مولوی محمد عبد الحی ولد مولوی محمد عبد الحلیم فرنگی محل

اقتربت الساعة وانشق القمر

حسب الحکم عالیجناب معلی القاب یمین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ
والی ریاست دار السلام محمد آباد عرف ٹونک ادام اللہ اقبالہ رسالہ مسمی بہ

تذکرہ شق القمر

مؤلفہ جناب فضائل و کمالات اکتساب جامع معقول و منقول حاوی فروع
و اصول سحبان الفصحاء و الکبراء جناب مولوی محمد نجف علی خان قاضی زادہ قصبہ جھجر

در مطبع حسینیہ بنارس طبع شد

فرزانه والاشکوه دانش گستر دهر و جهان نیکنامی پژوه المتحلی
بالفضائل المتخلی عن الرذائل بفضائل اربع حکمت و شجاعت و عفت
و عدالت موصوف و بخداشناسی و ستوده کرداری و خجسته گفتاری
معروف مؤید الاسلام و المسلمین حامی دین متین در همه کار سیر و سنت
حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه اجمعین دقائق کشای
مرموزات علوم حقائق نمای علوم فیض فهوم ملاذ الغربا مربی الفضلا عالم
باعمل عدیم البدیل باذل کنوز مفقود المثیل بشکوه سروری و خرد گستری شهره
روزگار و بفره والا و دانش پروری آوازه اطراف و اقطار عالیجناب
معلی القاب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ
سروری آرای ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک ادام الله تعالی
اقباله و اجلاله و الی الله و رسوله اقباله اللهم آمین خلف الصدق و جانشین
بالاستحقاق حضرت جنت آشیانی وزیر الدوله امیر الملک نواب محمد وزیرخان
بهادر نصرت جنگ ابن نواب مستطاب امیر الدوله امیر الملک نواب محمد امیرخان
بهادر شمشیر جنگ ادخلهما الله فردوس الجنان و اعطاهما من لدنه الرضوان
از انجا که همت والانهمت حضور فیض گنجور بندگان محتشم الیه بتکمیل امور
و تهذیب و تعلیم علوم یقینی مصروف است و عنان توجه باطن خرد مواطن
بسوی امر خیر و حسنات خالیه عن الزیغ والضیر عموما و بجانب تصنیف و تألیف
خصوصاً معطوف بنا علیه درین روزها که سنین هجریه قدسیه را انتها

بیکهزار و دوصد و نود و چهار کشیده است بگوش خرد نیوش بندگان محتشم الیه
رسید که لختی را از دینی گفتار آرایان بر زبان است که معجزه انشقاق قمر که از
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آشکارا تر از خورشید در نصف النهار
اهل صدق و سداد را دیده افروز و در هویدایی و آشکارائی غیرت تابانی
روز است هنوز بوقوع نرسیده موقت الظهور است بروز بعث و نشر همچو دیگر
اشراط الساعة مانند انفطار افلاک و انتشار کواکب جز آن که از سانحات یوم
الجزا معدود داند و آنچه در مصحف مجید و فرقان حمید وارد شده بقوله تعالی اقتربت الساعة
وانشق القمر ماول است انشق به سینشق نشنیدن همچو کلام بتحریک فرو تلی محبت
و خلوص عقیدت که بحضرت عرش مرتبت سید الانام امام المرسلین رحمة للعالمین
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم باستواری دارند عرق حمیت ایمانی بجنبید بالفور
نقود مدرکات خود که از کتب تفاسیر معتبره و صحف احادیث صحیحه و طروس عقاید
اهل السنة و الجماعة و اطلاس حکمت در گنجدان حافظه و مخزن مدرکه
بفزونی و فراوانی دارند بدامن مسامع ملتزمان بارگاه خود که بسعادت
بخت یابان نعمت تحظی و بهره ور هستند بنثار ریختند و افادات را
سلسله پردازی رسانند بنده هیچ میرز نامه نگار محمد نجف علی
ابن مرحومی محمد عظیم الدین قاضی و محتسب قصبه جهجر غفر الله لهما و لوالدیهما
چنین جواهر معانی و درر مبانی بیک جا کرده در مخزن این رساله میگذارد و شنیده
نمود را بروشنی که نسق عبارت مقتضی آن است می نگارد بتوفیق الله و حسن توفیقه

تابش مهر است ز شق القمر — معجزه حضرت خیر البشر

سال تمامی اش صریح العدد — ده صد و هم دو صد و چار و نود

باد مبارک بهمه اهل دین — خاصه بنواب فروزان یقین

آنکه چنین تذکره بر نام اوست — سرور پاکیزه دل و نیکخوست

نام همایونش ازین بیشتر — کرد نگار قلم جلوه گر

همت عالی اش چو آمد کفیل — دانش او داد سخن را دلیل

نیت صافی اش بکار صواب — مقتضی اجر بیوم الحساب

نطق مرا نازش گفتار کرد — کلک مرا نخل ثمربار کرد

باد چنین سرور یزدان شکوه — حامی اسلام بفر و شکوه

با همه اقبال زمانه نواز — شوکت اسلام بعمر دراز

فضل خدا باد بیاری گریش — پیش نظر سنت پیغمبریش

بنده نجف نام تحیر زدان — کرده پدید هرچه که بودش نهان

پیکر این نامه بجامه کشید — گوهر اسرار بنامه کشید

شق قمر از فر و ز آمده — غیرت صد نیر روز آمده

دیده گشا آمده دانش ابراز — کرد بکار هم مددی کارساز

عقل نخستین که سر سروران — گوهر او نازش پیغمبران

احمد مرسل که به عرشش برین — یافت نشیمن جهان آفرین

ساخته از بهر عروجش خدا — پایه معراج ز نه سما

باد بجانش ز خداوند پاک | پاک درودی که بود تابناک
یاور فکرم شده وقت بیان | کرد هویدا همه راز نهان
فیض نهانی است نگاه سخن | داد نشانم همه راه سخن
راز گشا گشت زبان قلم | حیرت فکر است بیان قلم
هست امیدم ز خدای جهان | دارد م این نامه ستوده نشان

اکنون از ارباب خرد و اصحاب یقین که طبعی بالانصاف مقتضی دور از اعتساف دارند امید است که بدیده انصاف و عین الطاف ملحوظ فرموده هر جه از خلل و زلل در مبانی یا معانی دریابند باصلاح در آرند و العفو عند کرام الناس مامول و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه اجمعین والعاقبة للمتقین اما بعد بر نگرندگان این رساله و خوانندگان این عجاله خفا و استتار نماند که انتظام تقریر و انتساق تحریر از جهر بیان مقصد خطیر در اثبات وقوع معجزه شق القمر از حضرت عرش مسیر سید المرسلین البشیر النذیر فرستاده خاص رب قدیر علت غائی وجود هر هستی پذیر باعث انتظام جهان دار و گیر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بالمیسم [illegible] السماء بالتکویر و ما دارت الخمسة المتحیرة فی التدا… اللهم آمین وانت العلیم الخبیر خواهان آن است که اولا تقسیم مفهوم بسه گانه اقسام وجوب امکان و امتناع که همه و سر اسر مفاهیم در همین سه گانه

منحصر ومقصود اند بحیثیتی که مفهومی از مفاهیم ازین ثلثه مذکوره بیرون نیست
نمی پردازم پس مفهوم امکانی در وقوعی یعنی هرچه از قوة بفعل آمده باشد
وممکن الوقوع یعنی هرچه لیاقت وقوع در ذات خود داشته
وهنوز از قوة بفعل در نیامده بود منحصر شده بیان کنم وبعد این تمهید
مقصود خود یعنی معجزه شق القمر را امکانی ووقوعی بودن باثبات رسانم و
از بهر اثبات این مدعا وهمیات گروهی که بدانست نارسا وفکر نا تمام
خود انشقاق قمر را از قبیل ممتنعات می پندارند وحال آنکه از مقوله ممکنات است
بدلائل الزامی وبراهین عقلی نشان مند کنم وبعد اثبات چنین امکان وقوع
آنرا اظهر من الشمس وابین من الامس نمایم بعد ازان مزعومات کسانی
که این معجزه باهره را بالفعلیت نیامده گمان برده منتظر الوقوع اش می شمارند
هویدا تر کشایم بنا علی هذا میگویم وبالله التوفیق دانستنی است که مفهوم
من حیث المفهوم بقطع نظر از خارج خالی از سه نبود یکی واجب آن مفهومی
بود که عقل رسا وفهم درست هستی ووجود آنرا ناگزیری وضروری داند و
نیستی وعدم آن هرگز تجویز نکند مثال آن ذات حضرت باریتعالی شانه که
موجد موجودات وخالق کائنات است زیرا که عقل سلیم بدیدن موجودات
هستی که دران شکی وپنداری نیست بالضرور میداند که از بهر ایجاد این همه
بهستی کشیدگان وبرفراز گاه ظهور رسیدگان صانعی دانا وموجدی
توانا ناگزیر است که طرف وجود را بر جانب عدم راجح وعدم را مرجوح کند

ہستی را غالب و نیستی را مغلوب آورد زیرا کہ بدون چیرہ دستی تو انمندی کہ
عبارت از موجدی قدیر است با وجود تساوی طرفین طرفے را
بخودی خود غالب آمدن و طرف دیگر را مغلوب شدن ترجیح بلا مرجح
کہ خلاف برگزیدہ خرد است پس بالضرور وجود باریتعالی را ضروری یعنی
ناگزیری میدانند و ہمین است واجب الوجود و ممتنع الوجود یعنی مفہوم
کہ عقل سلیم عدم آن را ضروری داند و وجود و پیدائی آن را محال تجویز کنند
مثال آن شریک حضرت باریتعالی شانہ باین ایضاح کہ اگر از جہالت تعالی
عما یشرکون بر سبیل فرض محال شریکی فرض کنند پس آن شریک اگر ہمہ
موجودات را بہستی کشد و بوجود در آرد درین صورت خود باریتعالی
موجد کائنات و خالق موجودات نخواہد بود و حال آنکہ او تعالی را موجد جمیع
کائنات فرض کردہ اند پس این است خلف یعنی خلاف مفروض و اگر
آن شریک بعضی موجودات را بہستی در آرد نہ بعض را برین تقدیر
ہم حضرت باریتعالی شانہ موجد جمیع موجودات نبود بل موجد بعض موجودات
بود و حال آنکہ او تعالی را موجد جمیع و خالق ہمہ فرض کردہ ایم پس این ہم
خلف است یعنی خلاف مفروض کہ مخالف تجویز عقل سلیم است یا آنکہ
این شریک کہ معبود بالفرض بفرض محالی است چیزی را ہم نیافریند و از
موجودات یک موجود ہم بہستی نکشد درین صورت شریک نبود و حال آنکہ
شریکاش فرض کردیم بناء علیہ خلاف مفروض اول لازم آید ہمین است خلف

و قسم سیوم از مفهوم ممکن است یعنی مفهومی که عقل سلیم نه وجود آن را
ضروری داند و نه عدم آنرا ناگزیری اندیشد مثال آن وجود موجودات
و هستی ممکنات که اگر موجودی از موجودات هرگز بهستی نیاید قباحتی از آن
نمی زاید و اگر بهستی رسد مخالف تجویز عقل سر بهو یدای نمیکشاید و
ممکن هم بر دو قسم بود یکی آن که بالفعل در آید و واقع شود آن است و قوع
دیگر آنکه اگرچه لیاقت وقوع در ذات خود داشته باشد امّا هنوز بظهور
و وقوع رسیده نبود زیرا که ممکن را بوقوع رسیدن ضروری نیست امّا
واقع شده و بظهور رسیده را امکان یعنی ممکن بودن ضروری است
از بهر آنکه اگر ممکن نمی بود هرگز به پیدائی نمی رسید و چنین ممکن بظهور
رسیده را قابل الوقوع نام گذارند و هرگاه این تمهید سعید بر گستره آمد
گوییم که انشقاق قمر بالاتفاق و الاجماع واجب تا عقل سلیم وقوع آن را
ضروری و ظهور آنرا ناگزیری داند و این خود همه بدیهی است لیکن کلام
و کشف مرام ضرورت ندارد و در ینصورت بیرون از دو شق نبود یا اتفاق
بود آنچنان که وهمیان و منکران گمان برند یا ممکن بود آنچنان که راست
و باایمان تابعان شریعت غرّاء محمّدیه علی صاحبها الصلوة و السلام باعتراف آن
دارند و تصدیق باستواری می آرند و اگر احدی از اهل اسلام و فردی
از ارباب ایمان بابهام فلاسفه یا اغوای مغوی و اضلال گمراهی باقتناع
انشقاق قمر زبان کشاید از دائره اسلام بیرون افتد و از احاطه ایمان

بدوری برود و از بیران که از گروه اسلام هرکسی که به تبعیت فلاسفهٔ بیدین
و راه زدن ابلیس خرق و التیام اجرام علویه یعنی کواکب افلاک را ممتنع دانند
و نارواست وهمی در دل نگارند و درشته گمانی با اندیشهٔ خود استوار
کنند همانا از تصدیق آیهٔ اذا السماء انشقت و اذا الکواکب انتثرت یعنی هرگاه
آسمان دریده و شگافته گردد و ستارگان از هم بریزند و هم مضمون
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت ترجمه هرگاه خورشید پیچیده شود و
ستارگان تیره شوند و آیه و اذا النجوم طمست و اذا السماء فرجت یعنی
وقتی که ستارگان بی نور شوند و آسمان رخنه‌دار گردد و علی هذا القیاس آیات
دیگر که دران حالات قیامت و نیست و نابود شدن اجرام فلکیه ذکر شده
او را سر باز زدن و از ایمان آوردن بچنین آیات باز گردیدن لازم آید
پس بالضرور از زمرهٔ گروهی که در حق آنان آیه افتؤمنون ببعض الکتاب
و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة
یردون الی اشد العذاب ترجمه آیا ایمان می آرید بپاره کتاب و کفر
می ورزید بپارهٔ دیگر پس نیست جزای آنان مگر رسوائی در زیستن فرودین
جهان و در قیامت باز گردانیده خواهند شد بسوی سخت‌ترین عذاب
فرود آورده شده است برشمرده گردند و از دائرهٔ ایمان بیرون افتند
زیرا که مؤمن و مسلم عبارت است از کسی که تصدیق کند بهمه و سراسر
ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اگر از ما جاء به النبی یکی هم انکار دارد همانا

ایمان نشن بجمیع ما جاء به النبی نبود بلکه مومن بود ببعض و کافر و جاحد بود ببعض و چنین
کس را همانا از دائره ایمان بیرون شمارند پس چنین منکر همانا کافر بود
بتکذیب خدا و رسول نعوذ بالله منها بنا برین تقدیر ظاهر شد که از اهل
اسلام و ارباب ایمان کسی هم با امتناع شق القمر زبان کشادن یارا ندارد و
این وهم باطل را در دل راه دادن نمی تواند و اگر در دل داشته باشد فحسابه الی الله
وهو العلیم بذات الصدور و اگر در دار اسلام کلمه ازین نا راسته بر زبان آرد
بارتداد در آمده کشته گردد حالا باقی ماندند منکرانی که از دائره اسلام خارج اند
و بکیش دیگر پابند همچو یهود و نصاری و فلاسفه و ازان میان بالخصوص
قسیسان فرقه مسیحی یعنی پادریان انگریزی که نا آگاهان و ساده دلان
اسلامی را به بیان کردن امتناع شق القمر و نا راست بودن این معجزه باهره
که روشن تر از خورشید نیمروز است در بادیه ضلالت کشیدن و در تاریک چاه
عذاب الیم سلاسل انداختن خواسته دارند بنا علیه اولا بدفع اغوای پیشوایان
یهود و نصاری و ابطال مقولات آنان دلیل الزامی از ترجمه توریت و انجیل
که تراجم مختلفه از عربی و فارسی و اردو ترجمه کرده و بقالب طبع و کالبد چاپ
بنام هدایت که عین ضلالت است مردم را مفت و رایگان میدهند
به بیان می آرم که از ان وقوع خرق و التیام در اجرام علویه خود مسلم آنان
هویدا شود و با این همه اگر خرق و التیام اجرام علویه را ممتنع دانند کتب دینیه
خود را خود مکذب شوند پس بگویم بتوفیق الله تعالی و هو المستعان که از عقل

مسلم نصرانیان است که حضرت مسیح علیه السلام هرگاه از دست یهود بردار
کشیده شد و بمرد و سه روز در جحیم ماند و چارم روز بجسم مصلوب خود بر چرخ
چارم رسید بر سریر پهلوی پدر خود یعنی خداوند جل شانه معاذ الله
بنشست و بانتظام امور جهان روا ورد و این عقیده در ترجمهٔ انجیل
یوحنا و مرقس و لوقا بصراحت و وضوح مبین و مذکور است پس هرگاه مسیح
علیه السلام حسب عقیده و قول نصرانیان بر فلک رفت رہگذارش از فلک
که از اجرام علویه است بدرید و باز بهم پیوست و هرگاه حسب مذکور انجیل متی بمقام
جلیل باز آمد بار دیگر هم جرم فلک بدرید و باز پیوست پس خرق و التیام خود
ممکن شده و اگر ممتنع می بود مسیح علیه السلام را بر فلک چارمی رسیدن
خود کجا میسر می شد و بر سریر نشستن چسان می بود زیرا که ممتنع خود وجود نگیرد
و هرگاه فلک که از اجرام علویه است خرق و التیام گرفت نسبت قمر که نیز جرمی
از اجرام علویه است خرق و التیام ممتنع پنداشتن عین ناانصافی و سراسر
التعصب است و این خود مسلم است که بسائط یعنی اجرام علویه را در طبایع یک حکم
است درین صورت بخرق فلک قائل و معتقد شدن و خرق و التیام قمر را محال
و ممتنع گفتن از چه رو است مرد دانشمند را اگر درین گفتار شکی و شبه ای
در دل راه یابد تراجم اناجیل که بزبانهای متعدده در دست هنود و
اهل اسلام هندوستان بخشیده قسیسان بکثرت موجود اند نگرد و
راست از کاست جدا نماید و این دلیل الزامی را براستی بر سنجد این بو

دلیل بر الزام علماء نصرانیه اما دلیل الزامی بر یهود چنین است که در توریت
و انجیل در اکثر مواقع چنان مذکور است که از ان امکان بل وقوع
خرق و التیام در اجرام علویه یعنی افلاک همه هویدا است چنانکه در باب
بست و ششم از سفر الخلایق یعنی کتاب آفرینش از توریت مذکور است
که هرگاه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام حسب ارشاد مادر خودش
رفقا نام زوجه مطهره حضرت اسحق علیه السلام از ترس عیشو برادر
کلان خود راه سفر پیش گرفت و بسوی موضع حران که مسکن لابان
ابن ناحور خال او بود روان شد در منزلی که لوز نام داشت و حضرت
یعقوب علیه السلام پس از معاودت خود از حران آن منزل را بیت
ایل یعنی خانه خدا نام نهاد در خواب دید که نردبانی است سر آن نردبان
باسمان است و در آسمان بر گشاده فرشتگان از آسمان بزیر
می آیند و باز باسمان میروند و خداوند جل شانه انجا است پس ایزد
یعقوب علیه السلام را فرمود که من خدا هستم ابراهیم و اسحق را
این همه سرزمین که در ان خفته نسل ترا بخشم و نسل و نژاد تو از ریگ
بیابان افزون تر شوند یعقوب علیه السلام هرگاه چنین دید
و گفت اینجا چه بیم افزا است در آسمان کشاده همانا خانه خدا است
و همچنین بسان رفتن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر آسمان در توریت
مذکور است و علی هذا القیاس ساختهاء دیگر که از ان خرق و التیام

اجرام علویه یعنی افلاک سراسر هویدا و سربسر پیدا است و ان مذکور
پس اگر پیشوایان این گروه بامتناع خرق والتیام مهر زبان بکشایند
تا نا آگاه را از راه برند بهمین دلیل الزامی ان مغویان را خجلت کشند پس
از دو حال بیرون نبود یا مذکورات توریت را نا راست و افسانه کاذب
بگویند یا بخرق والتیام اجرام قائل و معترف باشند و خود از کتاب
دینی خود یعنی توریت الزام داده شوند دلیل دیگر الزامی بهر طایفه یهود و نصرانیه
که بحقیت وصدق مضامین توریت ایمان دارند اینکه ایزد تعالی از بهر کاری
که بفرمان او کرده شود بدرخواست بنده برگزیده خود در اجرام علویه تصرف
قدرتی خود خارق عادت روان و نافذ می کند چنانکه در جنگ عمالقه
بدعای یوشع بن نون خلیفه و خادم موسی علیه السلام که سرکرده این جنگ بود
خورشید را از غروب شدن باز داشت تا یوم السبت نیاید که
جنگ از ان ملتوی بماند پس همین سان دانا خداوند از بهر
هدایت گستری بندگان باسعادت بدعا رسول الله صلی الله تعالی علیه
وسلم ماه را دو پاره کرد و صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وسلم آشکار انمود و قصه یوشع بن نون در کتاب توریت مسلم
یهود و نصاری مذکور است اما قوم نبود در وهمیات خود چنان فرو رفته اند
که بکیش کسی کاری ندارند و اگر بالفرض در دل لختی از انان که بکالبی
یاوریان گاه گاه هوس مناظره با کیانیان و لهای اتان را سبب پیشند و

و باشوب می گشد بگفتار امتناع خرق و التیام زبان کشایند
خود خانه را جدا اندر انان در آسمان است و کاخهائے بلند و
ایوانهائے فرازین در ان برساخته شده سر بفرازے
بر افراخته دارد و بنا علیه آسمان را سراسر شگافته شده
گفتن انان را ناگزیر بود ورنه ایوانهائی را جدا اندرون آسمان
چگونه برساخته شدند اکنون بابطال مزعوم فلاسفه که
به پندار خود گفتارهائے با آب و تاب بیاراسته اند و ناآگاهان
را اغوا مے نمایند مختصر بیانے بجا مے آریم و اوہام
پاره پاره باد گویم که مسئله امتناع خرق التیام حسب مزعوم
فلاسفه و امکان خرق التیام ساز وار بعقیده اہل ایمان یعنی
و متفرع است بر مسئله جزء لایتجزی یعنی پاره جزوی خرد که بالکل
حسی منقسم شدن و پاره گردیدن نتواند بسبب بسیار کمی اندکی
و خود حکماء اسلامیه یعنی متکلمین باخرد رحمهم الله قدس اسرارہم
بسی این خرد پسند ثابت کردند که سراسر اجسام چه فلکی و چه عنصری
مرکب اند از ان اجزاء لایتجزی که باہم گرد آمده و فراہم شده
ترکیب جسم را ماده مے گردند و خود ظاهر است که ہر چه فراہم
می شود لیاقت افتراق ہم میدارد و بنا علی ہذا افلاک و
ستارگان بروز قیامت بسبب افتراق چنین اجزاء که ماده

اجرام آنها است نیست و نابود شوند و بقسر قاسری وجبر دستی
توانا قادرے یعنی خداوند فعال لما یرید افتراق این اجزاء
ہم ممکن بل بسیار سہل است بناء علی ہذا التقریر چہ عجب است
کہ ایزد تعالی جل شانہ برا اظہار صدق رسالت رسول مقبول
خود حضرت سید المرسلین محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم قمر را کہ جرم آن مرکب از اجزاء لا یتجزیہ است
بشگافد و باز پیوند دہد تا بندگانش کہ در صدق رسالت آن سرور
رسل صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم شکے وریبی داشتہ باشند
براہ خدا آیند و بوجوب وجود و وحدانیت ذاتی آن یگانہ
خدا راہ راستی برکشایند و این قدرت خود را در دست آن
رسول مقبول خود بدہد کہ ہرگاہ بانگشت اشارہ کند جرم ماہ دو پارہ
شود و ہرگاہ آن معجزہ ہویدا گردد آن دو پارہ بہم آمیزند و باز
یک پیکری کہ بود بشود فلاسفہ کہ بوجود جزء لا یتجزی قائل
نیستند افتراق اجزاء اجرام علویہ و وقوع خرق والتیام در اجرام
سماویہ بامتناع واستحالہ نسبت میدہند اما متکلمین رحمہم اللہ در
اثبات جزء لا یتجزی دلائل کاشفہ و براہین محققہ نغز و نیکو
دارند ایراد آن ہمہ براہین درین مختصر رسالہ ایجاز کلام را منافی
و اختصار گفتگو را مباین است لیکن نمونہ از آن گفتار مجمل بر گزاردہ آید

مصادقه ندارد و بناء علیه گفته می شود که ارباب کلام می فرمایند که
این مسئله که جزء هر چیز کلان تر می باشد از همه یعنی کل خود
زیرا که کل عبارت است از مجموع آن جزء و اجزاء دیگر که با وی پیوسته اند
و این مسئله خود بدیهی است شک و پندار را در آن بار نیست
و هیچکس از آن انکار کردن نمی تواند مثلاً گوییم که اگر از سنگی
کلان یک پاره همه خورد تر از پس اندک تر بگیرند و باز این هر دو یعنی
سنگ کلان که این پاره خورد تر از آن برگرفته شده باشد
و نیز این خورد تر پاره را تقسیم کردن و پاره پاره ساختن تا بیابند
و سلسله این تجزیه و تقسیم تا زمان دراز ممتد شود پس اگر این خورد
بجای رسد که دیگر قابل پاره شدن و تقسیم در آمدن نماند همان
است جزء لایتجزی پس مقصود ما که اثبات جزء لایتجزی بود
حاصل شود و هو المراد و اگر این گونه پاره شدن و بقسمت در آمدن
انتها هم ازین هر دو یعنی کل و جزء که یکی از آن سنگ کلان بود و دیگر
پاره خورد تر از آن با انتها نرسد پس بالضرور برابری جزء با کل
لازم آید و حال آنکه مسلم است که کل اعظم می باشد از جزء خود
در ینصورت مسئله مسلمه بدیهیه را انکار کرده باشند و منکر بدیهی قابل
خطاب نبود و چه جای مناظره و همین سان دیگر براهین اند
دلیل دیگر بر اثبات امکان خرق و التیام در اجرام علویه باید دانست

که در علم هیئات بطلیموس ستارگان را در ثخن افلاک در آمده شده بیان
کرده اند چنانکه سبعه سیاره یعنی هفت اختر گردنده را در هفت
آسمان باین تفصیل قمر یعنی ماه در آسمان اول که آسمان
دنیا باشد و عطارد یعنی تیر در آسمان دوم و زهره یعنی ناهید را
در سوم و شمس یعنی خورشید را در چهارم و مریخ یعنی بهرام را در پنجم
و مشتری یعنی برجیس را در ششم و زحل یعنی کیوان را در هفتم
و باقی ستارگان برجا یعنی کواکب ثابته لطیئة السیر را در آسمان هشتمین
که فلک الثوابت نام دارد و بدری زبان ازا اختر سار گویند و
بالای این هشتمین آسمان نهمین قرار دهند که نام آن فلک اطلس و
باصطلاح شرع عرش و بدری زبان سپهران سپهر و فرازین
آسمان نام دارد و این نهم آسمان را تهی از اختران گویند و از
میان سبعه سیاره سوای شمس و قمر دیگر کواکب خمسه متحیره
باشند و تدویر که هیئتکه ستاره دران در آمده بود و از سبع سموات
در افلاک خمسه پنج اختر در تدویرانند و تدویر در ثخن فلک و شمس و قمر
بدون تدویر بلکه هر جرم خود در آسمان در آمده شده و در هر آسمان
سطح درونی و زیرین را مقعر گویند و سطح بالائی را سطح محدب
نام است پس جرم بعض کواکب چنان کلانی است که سطح محدب
آن کواکب از یکطرف بسطح محدب افلاک که این ستاره دران ا

و از یک طرف بسطح مقعر همان فلک مماس شده و از کواکب صغار
لنجی دارا سطح محدب صرف بسطح محدب آسمان و برخی را صرف بسطح
مقعر آن آسمان مماس است پس حاصل این بیان همین است
که هرگاه مسلم و مبین است که کواکب درون اثخان افلاک در آمده اند
بنا علیه در جائے که خود کواکب یا تدویر کواکب دران در آمده است
وقوع خرق والتیام در اجرام فلکی که اجرام علویه اند ثابت شد شکی
دران نماند زیرا که در آمدن جزمی اندرون جرم دیگر بالضرورة
بالبداهته مستلزم است خرق والتیام آن جرم دیگر را پس
ثابت شد خرق والتیام بدلیل علم هیأت که خود مستخرجه
گروهی از فلاسفه است و در عهد خلفاء عباسیه از کتب
یونانیه مترجم شده بعبارت عربی بکتب متعدده و درین فن
بتدوین رسیده دلیل سوم هیأت عیناً خورشیده ثابت کرده است
که جمله کواکب کثیف مانند ارض اند این اجرام کون و فساد و خرق
والتیام را قبول می کنند فقط و در علم هیأت این هم مبین شده
که نور قمر مستفاد است از نور شمس و در اصل ماه کثیف و ازرق اللون
است یعنی نیلگون اما در خشش خورشید لطف و اندکے افزودن
را روشن میکند و هرگاه لطف فوقانی را می افزود روشنی
آن می نگریم و هرگاه اندک این طرف که بدیدن ما می آید روشن میشود

ماه را بصورت ہلال و بعد از ان ہر روزه که آن تابش بمقابل
رویت ما افزون بیشو و ماه را روشن تر می بینیم تا آنکه بدر می شود
افزون تر انگاه ہمه اش می بینیم و دیده شدن ماه گاہی
بصورت ہلالی و گاہے بصورت بدر سے متفرع برہمین استضاءة
و استناره است بنا علی ہذا این شق القمر خود کون و فساد است
یعنی اول دیده و شگافته شدن جرم قمر باشارت معجز بشارت
حضرت رسول الله صلے الله تعالی علیه و آله وسلم فساد است
یعنی گذاشتن ہیکل نخستین و صورت اولی و باز پیوستن اجزا
و التیام آن کون است یعنی گراستن بصورت اصلیه خود و
سخن بسیار است و وقت اندک مختصر گویم که امام فخر الدین رازی
رحمه الله در تفسیر خود مسمی بتفسیر کبیر و در دیگر تصانیف خود بطلان
دلائل فلاسفه عموما و بطلان دلیل امتناع خرق و التیام در اجرام
علویه خصوصا بہمه ایضاح فرا نموده اند بدانسان که بطلان
و ہمیات شان ہمه آشکار اشد و کسی را مجال بگفتگو نماند درین
مختصر ہمین قدر بر کشادن بر سر اکنون که امتناع خرق و التیام
ہمه باطل و سراسر و ہمی بر نموده آمد دیگر گفتار آغاز کنم که بعد ثبوت
امکان خرق و التیام گفتگو است درین که این ممکن یعنی انشقاق قمر
بوقوع و پیدائی رسید یا چنان که حسب اجماع علما متبحرین است

یا ہنوز بوقوع در نیامده موقت است بر ظہور حشر و نشر مثل انشقاق
افلاک و انتثار کواکب و دیگر اشراط الساعة که ظہور آنہا موقت است
بر ظہور رستاخیز بناءً علی ہذا گوییم که واقع شدن و بظہور رسیدن
معجزه شق القمر در عہد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در
مکه معظمه ثابت و متحقق است بچہار گانه رہروش اوّل قرآن
مجید دوم احادیث کثیره مکرره صحیحه که راویان آن گروہی ہستند
از اصحاب جلیل القدر رضی الله تعالی عنہم آنچنان که مفصل
دریافته شود انشاء الله تعالی سوم بیان و شہادت این
بزرگواران والا پایه که رویت و مشاہده خود را صاف و صریح
بیان می کنند و عیاذاً بالله که بر چنین پاک گوہران [illegible]
رضی الله تعالی عنہم گمان کذب و افترا اہل ایمان را در دل گذرد
چہارم اجماع علماء امت که بتعداد آنان اجماع گفتن سزد
نظر برین درین مقام باثبات این مقصود یعنی تبیان معجزه
شق القمر که از سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حسب
اقتراح و تحدی مشرکان قریش بظہور رسید اولاً آیه قرآنی
کاشف لشق کلام فرقانی و ثانیاً احادیث مبارکه و ثالثاً درین احادیث
شہادت صحابه رضی الله تعالی عنہم رابعاً اجماع علماء امت
بترتیب مذکوره ہذا درین مختصر بیارم بعون الله تعالی و حسن [illegible]

اقوال کسانی که ظهور شق القمر وابسته وموقت سپندارند بزمان
حشر ونشر وهمچو دیگر اشراط الساعة ووقوع وانشق بالمجمل سیشق و سینشق
فرانمایند هویدا برکشایم بروشنی که بر همه واضح شود وسراسر هویدا گردد اما آیه قرانی
اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا
سحر مستمر ترجمه نزدیک شد قیامت وپاره شد ماه امام المتکلمین
فخر الدین رازی رحمه الله در تفسیر خود مسمی بتفسیر کبیر بمفاتیح
این آیه عبارتی واضحه وتفسیر کاشفه نوشته عبارتش بعینها وبعینه ترجمه اش مینگارم
قال اول السورة مناسب لآخر ما قبلها وهو قوله تعالی ازفت الآزفة
فكانه اعاد ذلك مع الدليل وقال قلت ازفت الازفة وهو حق
اذا القمر انشق والمفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر انشق و
حصل فيه الانشقاق ودلت الاخبار علی حديث الانشقاق و
فی الصحيح خبر مشهور رواه جمع من الصحابة وقالوا سئل رسول الله
صلی الله تعالی علیه واله وسلم آية الانشقاق بعينها معجزة
قال ربه فشقه ومضی وقال بعض المفسرين المراد سينشق و
هو بعيد لا معنی له لان من منع وهو الفلسفی يمنعه فی الماضی
والمستقبل ومن يجوزه لا حاجة له الی التاويل وقوله آية فاذا
نقول آية اقتربت الساعة فان انشقاق القمر من آياته وقد
ردوا وكذبوا فان يروا غيرها ايضا يعرضوا اذ آية الانشقاق فيها

معجزة اما کونها معجزة ففی غایة الظهور واما کونها
ایة الساعة فلان منکر خراب العالم ینکر انشقاق السما
وانفطارها وکذالك قوله فی کل جسم سماوی من الکواکب
فاذا انشق بعضها ثبت خلاف ما یقول به وبان جواز
خراب العالم ترجمه اول این سوره مناسبت میدارد با آخر سوره
که قبل ازان است یعنی سوره والنجم که آخر آن آیه است
ازفت الازفة الترجمه نزدیک شد نزدیک شونده یعنی
قیامت پس ایزد تعالی گویا اعاده کرده است آیه ازفت الازفة
با دلیل و فرموده است که اول گفتم ازفت الازفة وآن راست است
ازبهر آنکه ماه بشگافت مراد امام همین است که آخر سوره
پیشین فرموده بود ازفت الازفة اینجا همان مضمون
ومقصود را دوباره فرمود بقوله تعالی اقتربت الساعة
بعبارت دیگر لیکن افزون از آن عبارت ودلیلی هم ذکر
کرد بقوله تعالی انشق القمر یعنی هرچه از ظهور واقعات
زمان حشر ونشر هیچ شگافته وپاره پاره شدن و
ناپدید گشتن آسمانها وپوشیده ومکدر وتیره گشتن
ستارگان وجز آن از اجرام علویه در روز قیامت وعده
فرموده وخبر داده است اینک نمونه ازان بود یعنی انشقاق قمر

که جرمی از اجرام علویه است پس بیننده با سعادت که گوهر
ایمان و تصدیق او تابانی بود بدیدن این انشقاق که پیش
دیدهٔ او هویدا شده است بالیقین خواهد دانست که بهار و
قیامت هم چنین دیگر کواکب و افلاک دریده و ناپدید خواهند شد
پس در ضمن هویدا کردن معجزه رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم که حسب اقتراح و سوال منکران و مشرکان
ظهور این معجزه را از خداوند تعالی درخواسته بودند نمونه
از واقعات قیامت هم هویدا ی درآورد و فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة و واضح تر گویم مقصود امام ازین بیان خویش آنست
که ازین آیه معجزه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
بدلالت مطابقی دانسته میشود که در محل تحدی و درخواست
مشرکان متعنتین بظهور رسید و نمونه از ساعت که روز
قیامت هویدا خواهند شد بدلالت التزامی دریافته میگردد
مثال آن فرانمایم که هرگاه سائلی بپرسد که زید چیست
و جواب آن گفته شود که انسان است پس دریافته شدن
انسانیت زید بدلالت مطابقی و حاصل شدن علم بقابل
کتابت بودن و جز آن از لوازم انسانیت که بطریق التزام دریافته
گردند بدلالت التزامی بود اکنون ترجمه بقیه عبارات امام فی کام

خواستن و پیچ پیچ گفتن زبان
با وصف نیافتن زبان خود
متعنت است مر کلام علی

امام می فرماید که مفسران سراسر برین هستند که قمر منشق و شگافته
شد و حاصل شد دران انشقاق و بر شگافته شدن و دلالت
می کنند اخبار بر پیدا شدن انشقاق و در صحیح خبر مشهور است
که روایت کرد آنرا جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و گفتند که
سوال کرده شد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
آیة انشقاق را بالعینه معجزه پس درخواست رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم ایزد تعالی آنرا پس شق کرد ایزد
تعالی آنرا یعنی ماه را و گذشت و بعضی مفسران گفته اند
که مراد از انشق سینشق است یعنی نزدیک است که قمر شگافته
و منشق خواهد شد و این قول بعض بعید است معنی ندارد از بهر
آنکه هر کسی که منع می کند یعنی تسلیم نمی کند انشقاق قمر را
از بهر آنکه بعقیده او خرق و التیام در اجرام علویه از قبیل ممتنعات
و آن فلسفی است تسلیم نمی کند آنرا هم در زمان ماضی و هم در
زمان مستقبل و آنکه تجویز می کند این انشقاق را پس او را
حاجت نیست بسوی تاویل کردن قوله تعالی یعنی انشق را بقوله
سینشق فقط انتهی اینجا الخ دل بدریا پاش دادن و گوش
بگفتها نهادن ناگزیری است تا مراد امام ازین عبارت آشکارا
گردد باید دانست که امام رحمه الله درین عبارت خود [illegible]

بر کسی که از وقوع انشقاق قمر انکار دارد و انشقاق قمر را موقت بروز
قیامت می پندارد تصحیح مقصودش چنین امام می فرماید که ازچنین ماول
و منکر وقوع معجزه بحیرت هستم زیرا که اگر از گروهی است که معترف
هستند بامتناع وقوع خرق والتیام در اجرام علویه پس آن
گروه آنچنان که ممتنع میدانند در زمان ماضی همچنان ممتنع و
مستحیل میدانند در زمان آینده یعنی قیامت بنا بر علیه این چنین
ماول را انکار کردن از وقوع انشقاق قمر در عهد رسول الله تعالی
علیه وآله وسلم و اقرار کردن بصحة انشقاق در قیامت از چه
روست باید که در هر دو زمان یعنی ماضی و مستقبل انکار کند
و بگوید که قمر منشق نشده است و روز قیامت هم منشق و پاره
نخواهد شد و اگر از گروهی است که بانشقاق اجرام علویه تصدیق
و اعتراف دارند پس در زمان ماضی باعث بر انکار چه باشد
اگر عدم ادراک و عدم سماع خود را دلیل عدم وقوع قرار دهد
این خود بدیهی البطلان است زیرا که عدم علم نفسی عدم وقوع
نفس الامری را مستلزم نیست در جهان بسیار چیز اند که ما
ازان آگاه نیستیم و در نفس الامر هستند و اگر انکارشان باین
پندار بوده باشد که اگر این معجزه ظاهر شد ساکنان
اقالیم سبعه از هند و سند و توران و ایران و شام و روم و دیگر

بلاد یورپ میرسیدند و این حادثهٔ عجیبه و سانحهٔ غریبه را در دفاتر
و کتب تاریخیه خود می نگاشتند و هرگاه خبر ساکنان مکه معظمه که
صحابه جلیل القدر همچو ابن عباس و انس و جز آنان رضی
الله عنهم آگاهی آنان بیان می کنند مردم دیگر بلاد آگاه نمیشدند
مسلم کنیم که این معجزه به پیدایش نرسید و کلام خدا تعالی
ناراست نیست پس تاویل اش می کنند به سینشق یعنی
انشقاق قمر در زمان قیامت خواهد شد لیکن باظهار متحقق
الوقوع و یقینی الظهور بودن این واقعه که زمان قیامت واقع
خواهد شد مستقبل را بماضی تعبیر شد فقط پس ازاله وهم این
واهیات منکران چنین معجزه باهره خود ظاهر است بوجوه اول
اینکه حادثهٔ طوفان که در زمان حضرت نوح علیه السلام استوار
شد و زمین را سراسر در آب کشید و جانداران را کشت
بجنسی است که طوایف کثیره از گروه یهود و نصاری و اهل
اسلام بآن قائل اند و حسب آن تمام زمین را در آب غرق
کرده بود لیکن هنود و ترک و چین و همین سان طوایف
دیگر که بادیان ثلثه مذکوره متقلد و متمذهب نیستند از آن آگاه
نیستند بلکه بابطال و انکار آن زبان می گشایند چه جای که
آنکه در دفاتر و کتب تاریخیه آنان مثبت و مرقوم بوده هرگاه

حال چنین است اگر ازین واقعه یعنی واقعه انشقاق قمر که جز
ساعتی چند پدید نبود آگاه نباشند چه عجب این واقعه
بسانحه طوفان نوح علیه السلام نسبتی ندارد و نه چنان اشتهار
پذیر است و نه چنان دیرپا و نه چنان زمین در خود غرق کننده
علاوه برین احتمال دارد که ساکنان دیگر بلاد هم دیده باشند
و نیز در کتب تاریخیه خود نوشته باشند لیکن ما را بآن علم
نیست پس از عدم علم ما عدم علم ایشان لازم نمی آید و افزون
ازین بسا حوادث غریبه در جهان پیدا شده اند و می شوند
و در کتب تاریخیه که ما هر دم آن کتب را دیده ایم مندرج نیستند
پس متروک ماندن ذکر انشقاق قمر از کتب تاریخیه هنود و دیگر
اقوام از همین قبیل بوده باشد یا هر قوم بوده باشد و
این مؤلفان چنان کتب تاریخیه اقوام مختلفه دیار بعیده را
ندیده باشند بلکه نفس الامر همین است که ساکنان هند هم
دیده اند چنانچه که در کتاب سوانح الحرمین ذکر کرده که راجه
دهار که شهری است بر کنار چنبل از صوبه مالوه از صوبه های
هندوستان همین انشقاق قمر بدید و مسلمان شد و سفیری
بحضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و
آله وسلم فرستاد و بروایتی نام آن راجه که نخستین

نامش راجه بهوج بود عبد الله نهاد و همین سان مذکور است
دیگر در کتب تاریخیه اند و فرق یهود و نصارے که بدین خدا
و بحضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم عناد و بدل
دارند دیده باشند و در کتب تاریخیه خود هم نوشته باشند
لیکن مانند کتب دینیه خود یعنی توریت و انجیل بتحریف کشیده
چنین ذکر را که مردمان باسعادت را بسوی شریعت غرا
محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام می کشید از کتب تاریخیه
خود برآورده باشند الغرض به چنین توهمات رکیکه چنین
معجزه باهره را ابا کردن ندانم از چه روست و هرگاه لطیفه
امام رحمه الله آشکارا کردم بسوی ترجمه بقیه عبارت تفسیر کبیر
روی آرم و می نگارم که فرمود آیة فاذا نقول یعنی آیه را چه گوی
خود قیامت نزدیک شد زیرا که انشقاق قمر از نشانهای
قیامت است یعنی اینک پیش از قیامت بچشم سر شق و بدید
عیان آنکه [illegible] درساختند یعنی این عشر کافران
منصفت و [illegible] و دلالت کور باطن باز هم راه خدا ندیدند پس
اگر با [illegible] هم خواهند [illegible] اعراض خواهند کرد و با اینکه آیة الانشقاق
هم معجزه است و هم علامت و نشان قیامت است
اما معجزه بودنش در غایة ظهور است یعنی در محل تحدی

مقام اقتراح مشرکان بعد سوال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم از خداوندگار خود ہویدا شد و منکران را
ملزم و مجوج کرد لیکن از بے شرمی و بیحیائی تنجر یک کثرت
بغض و حسد این اسمائی معجزہ را سحر و حضرت معجز نمائے
رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را اسحر الساحرین گفتند
آنچنان کہ در ذکر احادیث آشکار است و انہ ایم و لیکن بودن
این انشقاق قمر آیت قیامت باین ایضاح کہ انکار کنندہ
از خراب شدن عالم کہ بروقت ظہور قیامت خواہد شد
انکار می کند از منفطر و منشق شدن آسمان ہمین سان
گفتار اوست و در ہر جسم سماوی از ستارگان یعنی
خرابی و بربادی ستارگان را ہم ممتنع می پندارد و بس ہرگاہ
یکی از ان ستارگان یعنی قمر باشارہ رسول اللہ صلے اللہ
تعالی علیہ و آلہ وسلم شگافتہ شد ثابت شد خلاف قول
او و ہویدا شد جواز و امکان انشقاق و انفطار بدیگر اجرام
علویہ ہم باید دانست کہ اجرام بسیطہ سماویہ مختلفۃ الکیفیات و
متباین الطبایع نیستند بلکہ بسبب بساطت ہمہ بریک
طبیعت اند درینصورت ماہ را قابل انشقاق گفتن و دیگر کواکب
و افلاک را ممتنع الانفطار و مستحیل الانشقاق گفتن نخواہد بود نیست

وہرگاہ ہمہ را قابل الانشقاق خواہد دانست وبان قایل
خواہد شد لاریب بروز رستاخیز کہ یوم الحشر و زمان وقوع
حادثات است ایمان خواہد آورد فقط انتہی ترجمہ عبارۃ التفسیر
الکبیر و زمخشری در تفسیر کشاف آوردہ عن ابن عباس
رضی اللہ عنہما انفلق القمر فلقتان فلقہ ذہبت وفلقہ
بقیت ترجمہ بشگافت ماہ دو پارہ یکپارہ برفت ویکپارہ
بماند فقط فلقہ بکسر فا و سکون لام بمعنے پارہ و قطعہ فقط
و در بیضاوی آوردہ در تفسیر آیہ اقتربت الساعۃ
انشق القمر روی ان الکفار سألوا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ایۃ فانشق القمر وقیل معناہ سینشق
یوم القیامۃ ویؤید الاول انہ قری وقد انشق القمر
ای اقتربت الساعۃ وقد حصل من ایات اقترابہا
انشقاق القمر انتہی ترجمہ روایت کردہ شد کہ اہل
کفار سوال کردند از رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
آیتی یعنے نشانی بہر صدق رسالت پس شگافت ماہ
وگفتہ شد کہ معنی اش آنست کہ نزدیک است کہ خواہد شگافت
ماہ روز قیامت وتائید می کند قول اول را قرأۃ
وقد انشق القمر بکلمۃ قد موضوع برای تحقیق در زمان ماضی

وان یروا ایة یعرضوا عن تاملها والایمان بها ویقولوا
سحر مستمر مطرد وهو یدل علی انهم راوا قبله ایات اخری
مترادفة ومعجزات متابعة حتی قالوا ذالك وكذبوا
واتبعوا اهواءهم وهو ما زین لهم الشیطان من رد
الحق بعد ظهوره ترجمه اگر خواهند دید این کفار ایتی
دیگر اعراض خواهند کرد از تامل کردن دران و ایمان آوردن
بان و خواهند گفت جادوی محکم یا پی درپی آینده است
واین دلالت می کند برین که انان دیدند پیش ازان دیگر
آیات پیاپی و معجزات پی درپی تا این که چنین بگفتند
و پیروی خواهند کرد خواهشهاے خود را و آن هر چه که
بیارایست شیطان از بهر آنان از رد کردن راستی
پس از ظهور آن بپایان رسید عبارت تفسیر بیضاوی
با ترجمه اکنون بباز گشاد و کشف عبارت مذکوره
گفته می شود که مقصود مفسر ان است که قوله تعالی
وان یروا ایة یعرضوا اصاف دلالت می کند که آن
کفار پیش ازین معجزات باهره از رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم بدیدند و ازان اعراض و انکار
ورزیده بودند چونکه قبل این آیة فرمود انشق القمر پس

دریافت شد که انشقاق قمر هم دیدند که ازان انکار آوردند
بگمان بردن خود این معجزه آسمان را سحر مستمر و
دیدن آنان مستلزم است وقوع انشقاق و ظهور آن را زیرا که
اگر قمر خود منشق نمی شد چه می دیدند پس این هم دلیل است
بر وقوع انشقاق و در تفسیر وجیز گفته وانشق القمر ای انفلق
بنصفین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وذلک انه اهل مکه سالوه آیة فاراهم القمر فلقتین
فاخبر الله تعالیٰ ان ذلک من علامات قرب القیامة
ترجمه شگافت ماه یعنی دریده و بر شگافته شد بدو نصف
در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و این ازان است
که هر آئینه اہل مکه سوال کردند از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
آنرا پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنان را
قمر دو پاره پس خبر داد ایزد تعالیٰ که هر آئینه این از
علامات قرب قیامت است فقط مقصود مفسر ازین عبارت
خوش آنست که خبر دادن ایزد تعالیٰ از وقوع این معجزه
و خبر ندادن او تعالیٰ از معجزات دیگر که ازان سید المرسلین
صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم بتوالی و تواتر بظهور رسیدند
باین اشاره است که این معجزه علاوه تصدیق رسالت

از قرب قیامت هم خبر میدهد باین که انموذجی و نشانی می نماید
از پاره شدن آسمانها و ریختن و نابود شدن دیگر ستارگان
در روز قیامت بدان سان که این زمان ماه که جرمی است از
از اجرام فلکیه منشق و منفلق گردید و ازین که در اجرام
سماویه و اجسام علویه اختلاف علمای آن نیست همه برپایه
طبیعت اند نظر بر این اندیشه راست نگر که میگویند که
جرمی از اجرام علویه منشق گردد و در اجرام دیگر انشقاق و انفلاق
ممتنع و محال بود فقط و در تفسیر جلالین است وانشق القمر
انفلق فلقتین علی ابی قبیس و قعیقعان آیة له صلی الله
علیه و آله وسلم رواه الشیخان الترجمه و منشق شد ماه
و شگافته آمد به دو پاره بر کوه ابی قبیس و کوه قعیقعان
نشانی یعنی معجزه برای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کردند این را هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم باید دانست
که قعیقعان تقابل بر وزن زعفران کوهی است مکه که رو
آن بسوی ابی قبیس است فقط و در تفسیر کواشی آورده
انشق القمر علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
شقتین و روی فرقتین فقط ترجمه شگافت ماه در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دو پاره شد بر جانب شقتین

کلمه قربتین هم آمده یعنی دو پاره و در تفسیر نیشاپوری گفته
اقتربت الساعة وانشق القمر اول این سوره مناسبت
آخر سوره متقدم را که ازفت الازفة است چرا که ذکر کرده است
در اینجا دلیلی بر اقتراب ساعة و آن قوله انشق القمر است
فقط یعنی در آیه سوره سابقه فرموده ازفت یعنی اقتربت
و ازفة بمعنی قریب جرا و از آن قیامت پس قوله تعالی ساعة
و نیز ازفة هر دو بیک معنی یعنی قیامت بنا علیه هر دو واقع
شدند تکرار آن لتقصد تنبیه جدید و ایقاظ مکرر است
آن چنان که عادت الله جل شانه در کتب سماویه منزله
مثل توریت و انجیل بر همین جاری شده که مضمون واحد
را بتکرار عبارات و تقریر ابداً بعبارات متکثره فرموده است
مکرر در این آیه قوله تعالی انشق القمر بیانی دلیل است که
اقتراب ساعة را بیّن و روشن می کند از بهر آنکه
این وقت انشقاق قمر واقع شد پس از بهر استدلال
بر اقتراب قیامت بس مفید و امری که هنوز پیدایی نارسیده
هنوز مترقب الوقوع و منتظر الظهور بود دلیل شدن نمی تواند
پس ازین دانسته آمد که انشقاق قمر هویدا شد که بر موعود است
قیامت دلیل و رهنما آمد و در تفسیر بحر مواج ذکر کرده که اقتربت الساعة

وانشق القمر ای قیامت نزدیک شد وماه بانشقاق پیوست
وچون ببینند ایشان معجزه اعراض کنند ودر تهمت
سحر افگنند وحط مرتبه او جویند واین چنین معجزه روشن را
تکذیب کنند انتهی فقط ونیز در تفسیر ابی سعود در زیر این
آیه نوشته ترجمه آن می نگارم که کفار آیه طلبیدند
پس ماه شگافته شد وعثمان بن عطا از پدر خود روایت کرده
که معناه سینشق ورد می کنند ان را قوله تعالی
وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر چه این کلام ناطق است
بوقوع این واقعه وباین که مشاهده کردند این اعجاز را العبد
مشاهده نظایر شتی فقط ودر تفسیر سواطع الالهام یعنی تفسیر
غیر منقوط آورده در تفسیر قوله تعالی انشق القمر وسرا او احواء
وسطهما کما دواه ولد مسعود ترجمه دیدند کوه حرا را میان
آن هر دو یعنی هر دو پاره قمر ودر تفسیر بحر المعانی گفته وانشق القمر
بعد وقوعه وان یروا آیة یعرضوا عن تامله والایمان
به ویقولوا سحر مستمر هذا یدل علی انه مر او اقبل هذا الآیة
آیات اخر مترادفة ومعجزات متتابعة قالوا سحر مستمر ای
ترجمه شگافت ماه از بهر صدق دعوی رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم واگر خواهند دید آن آیه را اعراض خواهند کرد

از تامل کردن در ان و ایمان آوردن بان و خواهند گفت
سحری است مستمر دلالت می کند این آیه برین که هر آئینه
ایشان یعنی مشرکان و منکران دیده بودند پیش ازین این آیه
آیات دیگر پیاپی و معجزات جدیده پس گفتند سحر محکم است
فقط یعنی قوله تعالی ان یروا آیة تا آخر صاف دلالت دارد
برین که انشقاق قمر بدیدند و پیش از دیدن این انشقاق
معجزات دیگر هم بدیدند و از قبول آن سر کشیدند پس وقوع
انشقاق و ظهور آن همه هویدا است زیرا که نا هویدا و ناپدید را شده
دیدن صورت ندارد و در تفسیر خازن گفته اقتربت الساعة
وانشق القمر قیل فیه تقدیم و تاخیر ای انشق القمر و اقتربت الساعة
ترجمه درین کلام الهی جل شانه باعتبار نظر کردن بسوی
مقتضای ظاهر تقدیم و تاخیر واقع شده یعنی مقتضای
ظاهر خواهان آن بود که انشق القمر اول فرموده می شد باخبار
از وقوع انشقاق قمر که معجزه واقع شده و پس مدلول و
نتیجه ان یعنی اقتربت الساعة که از ان صدق قیامت
بهویدائی میرسد بعد از ان مذکور می شد لیکن بوجهین
ورمزین یعنی بدو وجه و بدو رمز که مذکور گردد خلاف مقتضای
ظاهر بکار رسیده وجه اول آنکه قوله تعالی اقتربت الساعة

موکد است برای آیة ازفت الآزفة که آخر سورهٔ والنجم قبل
این سوره است واقع شده هردو بیک معنی اند زیرا که ازفت
بمعنی اقتربت ماخوذ ومشتق از ازف بمعنے دنو یعنی
اقتراب ونزدیک شدن وازفه بمعنے نزدیک شونده
یعنی قیامت وساعة پس ازفت الازفه واقتربت الساعة
بیک مضمون اند آیهٔ ثانیه را ابراد تاکید مبرهن ومدلل فرمود بقوله
انشق القمر ودلیل بر دعوی متاخر می باشد ازان دعوے
لهذا از مقتضاے ظاهر تخلف پدید آمد وبر خلاف مقتضای ظاهر
یعنی مقتضای باطن ایراد کلام صورت بست از بهر اعادهٔ
لطیفه ونکته که مذکور شد واز مسلمات فن بلاغت است
آوردن کلامی خلاف مقتضای ظاهر بسبب نکتهٔ ولطیفه انچنان که در مطولها
ودیگر کتب فن بلاغة تصریح کرده اند بقولهم وکثیرا ما یخرج الکلام
علی خلافه ای خلاف مقتضی الظاهر یعنے بسا هنگام آوردہ میشود
کلام بر خلاف مقتضاے ظاهر فقط لیکن با اصل مقتضا مخالف
واقع نمی شود وزینه بسبب مخالفت کلام با مقتضا از بلاغت
بدوری افتد واعجاز کلام که اقصی مدارج بلاغت است
صورت نه بندد ومثالی از اخراج کلام خلاف مقتضای ظاهر
واضح کنم از قوله تعالی اخرجت الانفس الشح یعنی حاضر کرده شده

نفسها بخل را مقتضای ظاهر خواهان بود که احضر الشیخ الانفس
فرموده می آمد تر جمه حاضر کرده شد بخل نفسها را یعنی مردم
نژاد بالطبع بخیل اند که همه اوقات بخل در پیش اثان
حاضر می باشد مگر تقدیم و تاخیر بکار آمد و فرموده شد
احضرت الانفس الشیخ باین لطیفه که مردم چنان بندگان بخل
و پرستندگان خست اند که مانند خدام و عبید در پیشگاه
بخل دست بسته ایستاده می مانند وجه دوم این واقعه
انشقاق قمر را که نگرندگانش بچشم سر بدیدند از بس ظهور
محتاج باخبار و انهاء و اعلام نبوده است که از آن بالمطابقه
و بالذات خبر داده شود بلکه مقصود بالاخبار قرب قیامت
بود و اخبار از انشقاق بر سبیل استدلال بالتبع مذکور شد
باین ایضاح که بیشتر هم خبر داده شد که قیامت نزدیک
رسیده است اکنون هم خبر داده میشود زیرا که المعجزی و
[illegible] از اشراط الساعة و واقعات آن زمان شمار است و هم
گریبان را [illegible] سوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و اقتراح سائلان که مشرکان معجزه آسمانی خواستار بودند
و از صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
با نکار بودند دو پاره شگافتن تا بپاره پاره شدن افلاک

له در نسخه [illegible] [illegible] سهو [illegible]

کواکب بلی برند و موعودات الظهور آن زمانی آشوب تو امان را راست دانند پس مخبر عنه بالقصد یعنی نزدیک رسیدن قیامت اولا مذکور شد و مخبر عنه بالتبع یعنی انشقاق قمر ثانیا که رسید خلاف مقتضائے ظاهر از ین تقدیم و تاخیر بهدایت رسید فقط خدا دانسته باد که اگرچه در تفاسیر کثیرا فزون از تفاسیر که لحنی نحفی از عبارات آن آورده شد وقوع انشقاق قمر علی رؤس الاشهاد مذکور است اما ایراد عبارات تفاسیر مذکوره دامان گفتار بدرازی می کشد و اختصار رساله هذه مقصود لهذا از بهر اثبات این مقصود یعنی تحقیق وقوع انشقاق القمر همین قدر کافی دانسته بمناسبت قوله تعالی انی رأیت احد عشر کوکبا بر همین یازده تفسیر اکتفا بکار آمد بعون الله تعالی اکنون احادیث مثبته وقوع این معجزه مذکور می شوند بتوفیق الله تعالی جل شانه و هو الموفق والمستعان دانستنی است که احادیث ناطقه به ثبوت وقوع معجزه شق القمر بطرق مختلفه وارد اند زرقانی در شرح مواهب از علامه سبکی آورده که حدیث انشقاق را طرق متعدده اند بحیثیتی که در ان شک و امترا کرده نمی شود و بعد نقل این عبارت نوشته که احادیث انشقاق سر دایا

[illegible]

صحیحہ وارد شدہ اند از جماعت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم انتہی
و در نسیم الریاض گفتہ کہ عمدہ ترین روایات درین باب
روایت ابن مسعود است و دیگر روایات مانند تابع اند
مر او را و سوای ابن مسعود انس بن مالک و ابن عباس و ابن
عمر و حذیفہ و علی و جبیر ابن مطعم رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین
نیز روایات کردہ اند و مرویات ایشان در صحاح ستہ اند
چنانکہ روایت انس و ابن عباس در صحیحین و روایت ابن
عمر در صحیح مسلم و ترمذی و روایت حذیفہ ابن الیمان در دلا
وغیرہ و روایت جبیر ابن مطعم در مسند احمد و بیہقی و روایت
علی رضی اللہ تعالی عنہم در شفا عیاض موجود اند و اینجا
احادیث صحابہ سبعہ رضی اللہ تعالی عنہم ذکر کردہ میشود
اول بخاری روایت کرد از طریق مجاہد از معمر از عبد اللہ بن
مسعود کہ گفت انشق القمر ونحن مع النبی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فصار فرقتین فقال لنا اشہدوا اشہدوا
ترجمہ شگافت ماہ و ما بودیم با پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم پس شد ماہ دو پارہ پس فرمود کہ گواہ باشید
گواہ باشید و روایت کردہ است مسلم از طریق مجاہد
از ابی معمر از عبد اللہ بن مسعود و گفت انشق القمر شقتین

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشهدوا
سوم روایت کرد ترمذی از طریق مجاهد از ابی معمر از ابن عبد الله
ابن مسعود و گفت انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فقال لنا النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اشهدوا چهارم محی السنہ از ابن مسعود اخراج کرده گفت
انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فرقتین فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال صلی الله
علیه وآله وسلم اشهدوا ترجمہ شگافت ماه در زمان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم دو پاره یک پاره بالای
کوه و یک پاره زیر آن کوه پس فرمود رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم گواه باشید و ابو الضحی از مسروق از عبد الله
بن مسعود روایت کرد که گفت انشق القمر بمکة وقال مقاتل
انشق القمر ثم التام بعد ذلک سیوطی در در منثور گفته
که اخراج کرده است عبد بن حمید و حاکم تصحیح کرده است
این را و اخراج کرده است ابن مردویه و بیهقی در دلائل
از طریق مجاهد از ابی معمر از ابن مسعود قال رأیت القمر انشق
شقتین مرتین بمکة قبل مخرج النبی صلی الله علیه
وآله وسلم شقة علی ابی قبیس وشقة علی السویداء فقالوا

سر القمر فنزلت اقتربت الساعة الخ قال مجاهد
یقول کما رائیتم القمر منشقا فانه الذی اخبرکم عن اقترا
الساعة حق ترجمه گفت ابن مسعود که من دیدم ماه را شگافته
و دریده شده بدو پاره دو بار مکه پیش از بر آمدن رسول
الله صلے الله تعالی علیه و آله وسلم یعنی قبل از هجرت یک پاره
بر کوه ابی قبیس و یک پاره بر سویدا پس گفتند که سحر کرده شد
ماه پس نازل شد آیه اقتربت الساعة وانشق القمر گفت
مجاهد یعنی اینقدر زیاده کرده است که می فرمود یعنی
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که آنچنان که دیدید
شما ماه را شگافته پس هر آئینه هرچه که خبر میدهم شما را
از نزدیک شدن قیامت راست است ششم روایت
کرده است بخاری از طریق ابرهیم نخعی از ابی معمر از ابن
مسعود قال انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل و فرقة دونه
فقال اشهدوا هفتم روایت کرد مسلم از طریق ابراهیم
نخعی از ابی معمر از ابن مسعود قال بینما نحن مع رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بمنا اذ انفلق القمر فلقتین فلقة وراء الجبل
و فلقة دونه فقال لنا اشهدوا هشتم روایت کرده است

ترمذی از ابراهیم از ابی معمر از ابن مسعود قال بینما نحن مع
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بمنا فانشق القمر
فلقتین فلقة من وراء الجبل و فلقة دونه فقال اشهدوا
نیز در در منثور است که اخراج کرد احمد و حاکم تصحیح کرد این را
و ابو نعیم در دلائل از طریق اسود از عبد الله قال رأیت
القمر قد انشق فابصرت الجبل بین فرجتی القمر ترجمه
گفت ابن مسعود دیدم ماه را که هر آئینه بشگافت پس دیدم
کوه را درمیان دو فرجه قمر یعنی دو پاره و نیز روایت کرده است
بیهقی از ابن مسعود قال انشق القمر بمکة فقال سحرکم
ابن ابی کبشة فاسئلوا السفار فان کانوا راوا ما رأیتم
فقد صدق وان لم یکونوا راوا ما رائیتم فهو سحر فسئلوا السفار
وقد قدموا من کل جهة فقالوا رأیناه ترجمه گفت
ابن مسعود بشگافت ماه در مکه پس گفتند یعنی مشرکان
قریش که سحر کرد شما را ابن ابی کبشه پس بپرسید شما از
مسافران پس اگر آنان دیده باشند هر چه که شما دیده اید
پس هر آئینه او راست گفته است و گر آنان ندیده باشند
آنچه که شما دیده اید پس آن سحر است پس پرسیدند
از مسافران و حال آنکه آمده بودند آن مسافران از هر جانب

پس گفتند مسافران کہ ہر آئینہ ما دیدیم این را یعنی
انشقاق قمر را فقط باید دانست کہ مشرکان بے ادب
سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم را باصطلاح خود
ابن ابی کبشہ می گفتند ازینجہت کہ شوہر حلیمہ مرضعہ سرور عالم
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم را نام کبشہ بود شوہر حلیمہ را
ابی کبشہ کنیت شد و چونکہ زوجہ اش سرور عالم صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام را ابن ابی کبشہ کنیت می کردند و بعضی گویند
کہ وہب نام شخصی از پسران عبد مناف پرستش بتان را
تارک آمد و ستارہ شعری را عابد شد و حضرت سید المرسلین
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم بفرمان خداوند تعالی
مشرکان را از عبادت بتان باز می داشت لہذا بگمان
اتحاد در قول خلاصہ موجودات علیہ التحیات را ابن کبشہ
یاد می کردند یازدہم روایت کردہ است بخاری از ابن عباس
رضی اللہ تعالی عنہما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دوازدہم روایت کردہ است مسلم از
طریق اعمش از ابراہیم از ابی معمر از ابن مسعود قال انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلقتین

فسنتر الجبل فلقة فكانت فلقــة فوق الجبل وقال اللّٰہم اشہد

ترجمہ گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ لبشگافت ماہ

بر زمان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو پارہ پس

بپوشید کوہ را یک پارہ ویک پارہ بالائے کوہ وفرمود رسول اللہ

صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ای بار تعالے گواہ شو فقط

باید دانست کہ در روایت سابقہ از ہمین ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ

منقول است کہ قال اشہدوا و درین روایت است

اللّٰہم اشہد وا پس وجہ جمع بین الروایتین چنین بود

کہ آن سرور صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہر دو کلمہ

فرمودہ باشند ولیکن در روایتی یک کلمہ مذکور شد

و در روایت دیگر کلمہ دیگر واز دو کلمہ یک کلمہ در روایتی و کلمہ

دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقضی وتخالفی پیدا نشد آمد

نیز وہم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالے عنہ

قال انفلق القمر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ واٰلہ

وسلم فقال اشہدوا نیز جہاردہم بغوی در معالم التنزیل

انہ ابی الضحی از مسروق از عبد اللہ آوردہ قال انشق القمر

علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ واٰلہ وسلم فقال

قریش سحر کم ابن ابی کبشہ فاسئلوا السفار فسئلوہم

فقالوا نعم قد رایناہ فانزل اللہ عزوجل اقتربت الساعۃ
وانشق القمر و روایت کرد مسلم از طریق شیبان از قتادہ
از انس رضی اللہ تعالے عنہ قال ان اھل مکۃ سالوا رسول
اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ان یریھم ایۃ
فاراھم انشقاق القمر فرقتین ترجمہ گفت انس رضی اللہ تعالے عنہ
کہ ہر آئینہ اہل مکہ سوال کردند از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
اینکہ بنماید ایشان را دریدہ شدن ماہ پس بنمود آنحضرت
علیہ الصلوۃ والسلام آنان را دریدہ شدن ماہ دوبارہ
فقط و آنکہ در اکثر روایات یکبار و در برخی از روایات کلمہ
مرتین وارد شدہ پس تحقیق آن اہل حدیث تفصیل کردہ اند
بتوفیق اللہ تعالی و در مشکوۃ از انس رضی اللہ تعالی عنہ
آوردہ قال ان اھل مکۃ سالوہ ان یریھم ایۃ فاراھم
شقتین حتی راوا حراء بینھما متفق علیہ ترجمہ ہر آئینہ
اہل مکہ سوال کردند او را یعنی حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم را کہ بنماید ایشان را معجزہ پس بنمود آنان را
دریدہ شدن ماہ دو پارہ تا اینکہ دیدند آنان حرا را
درمیان آن ہر دو این حدیث متفق علیہ است و روایت
کردہ است بخاری از طریق شیبان از قتادہ از انس

قال سأل اهل مکة ان یریهم آیة فاراهم انشقاق القمر
و روایت کرد ترمذی از طریق معمر از قتاده از انس
رضی الله تعالی عنه قال سأل اهل مکة النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم آیة فانشق القمر بمکة مرتین فنزلت
اقتربت الساعة وانشق القمر الی قوله تعالی سحر مستمر
وگفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است باید دانست
که اگرچه درین باره یعنی وقوع انشقاق القمر علی عهد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احادیث کثیره در صحاح
از هفت صحابه رضی الله تعالی عنهم که اسماء مبارکه آن
بزرگان والاپایه که سبعه سیاره آسمان هدایت اند مذکور اند
اما نظر باختصار این تحریر بقدر مذکوره کفایت کرده آمد که حسب
قولهم احسن الکلام ما قل ودل بالاختصار والایجاز مقصود
منحصر و صورت بست و در ضمن ذکر احادیث مذکوره
رویت و مشاهده این والامقداران یعنی صحابه
رضی الله عنهم نیز هویدا است زیرا که بلفظ رأیت و رأینا
یعنی من دیدم و ما دیدیم روایت کرده اند علی هذا اگر کسی
وقوع و ظهور این معجزه باهره یعنی انشقاق القمر علی عهد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قائل و معترف نشوند

پس گفتند مسافران که ہر آئینه ما دیدیم این را یعنی
انشقاق قمر را فقط باید دانست که مشرکان بے ادب
سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را باصطلاح خود
ابن ابی کبشہ می گفتند ازینجہت که دختر حلیمه مرضعه سرور عالم
صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را نام کبشہ بود و شوہر حلیمه را
ابی کبشہ کنیت شد و چونکه زوجه اش سرور عالم صلے اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیہ الصلوٰة
والسلام را ابن ابی کبشہ کنیت می کردند و بعضی گویند
که وہب نام شخصے از پسران عبد مناف پرستش بتان را
تارک آمد و ستاره شعری را عابد شد و حضرت سید المرسلین
صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بفرمان خداوند تعالے
مشرکان را از عبادت بتان باز می داشت لہذا بگمان
اتحاد در قول خلاصه موجودات علیه التحیات را بابن کبشه
یاد می کردند یازدہم روایت کرده است بخاری از ابن عباس
رضی اللہ تعالے عنہما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دوازدہم روایت کرده است مسلم از
طریق اعمش از ابراہیم از ابی معمر از ابن مسعود قال انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فلقتین

فستر الجبل فلقة فکانت فلقة فوق الجبل وقال اللّٰہم اشہد

ترجمہ گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ بشگافت ماہ بر زمان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو پارہ پس بپوشید کوہ را یک پارہ ویک پارہ بالائے کوہ وفرمود رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ای بار تعالے گواہ شو فقط باید دانست کہ در روایت سابقہ از ہمین ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ منقول است کہ قال اشہدوا و درین روایت است اللّٰہم اشہدوا پس وجہ جمع بین الروایتین چنین بود کہ آن سرور صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہر دو کلمہ فرمودہ باشند ولیکن در روایتی یک کلمہ مذکور شد ودر روایت دیگر کلمہ دیگر واز دو کلمہ یک کلمہ در روایتی و دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقضی وتخالفی پیدا نشد نیز وہم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالے عنہ قال انفلق القمر علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال اشہدوا ہچنا وہم بغوی در معالم التنزیل از ابی الضحی از مسروق از عبد اللہ آوردہ قال انشق القمر علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال قریش سحرکم ابن ابی کبشہ فاسئلوا السفار فسئلوہم

فقالوا نعم قد رأیناه فانزل اللہ عزوجل اقتربت الساعۃ

وانشق القمر و روایت کرد مسلم از طریق شیبان از قتادہ

از انس رضی اللہ تعالے عنہ قال ان اھل مکۃ سالوا رسول

اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ان یریھم ایۃ

فاراھم انشقاق القمر فرقتین ترجمہ گفت انس رضی اللہ تعالی عنہ

کہ ہر آئینہ اہل مکہ سوال کردند از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

اینکہ بنماید ایشان را دو پارہ شدن ماہ پس بنمود آنحضرت

علیہ الصلوۃ والسلام آنان را دو پارہ شدن ماہ دو بارہ

فقط و آنکہ در اکثر روایات یکبار و در برخی از روایات کلمہ

مرتین وارد شدہ پس تحقیق آن اہل حدیث تفصیل کردہ اند

بتوفیق اللہ تعالی و در مشکوۃ از انس رضی اللہ تعالی عنہ

آوردہ قال ان اھل مکۃ سالوہ ان یریھم ایۃ فاراھم

انشقاق حتی راوا حراء بینھما متفق علیہ ترجمہ ہر آئینہ

اہل مکہ سوال کردند او را یعنی حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالی

علیہ وآلہ وسلم را کہ بنماید ایشان را معجزہ پس بنمود آنان را

دو پارہ شدن ماہ دو پارہ تا اینکہ دیدند آنان حرا را

درمیان آن ہر دو این حدیث متفق علیہ است و روایت

کردہ است بخاری از طریق شیبان از قتادہ و از آن

قال سال اهل مکہ ان یریہم آیۃ فاراھم انشقاق القمر

ؤ روایت کرد ترمذی از طریق معمر از قتادہ از انس
رضی اللہ تعالی عنہ قال سال اہل مکۃ النبی صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم آیۃ فانشق القمر بمکۃ مرتین فنزلت
اقتربت الساعۃ وانشق القمر الی قولہ تعالی سحر مستمر
وگفت ترمذی کہ این حدیث حسن صحیح است باید دانست
کہ اگرچہ درین بارہ یعنی وقوع انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احادیث کثیرہ در صحاح
از ہفت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم کہ اسماء مبارکہ آن
بزرگان والا پایہ کہ بسبعہ سیارہ آسمان ہدایت اند مذکورا
اما نظر باختصار این تحریر بقدر مذکورہ کفایت کردہ آمد کہ حسب
قولہم احسن الکلام ما قل ودل بالاختصار والایجاز حصول
مقصود صورت بست شد و در ضمن ذکر احادیث مذکورہ
رویت ومشاہدہ این والا مقداران یعنی صحابہ رضوان اللہ
رضی اللہ عنہم نیز ہویدا شد زیرا کہ بلفظ رأیت ورأینا
یعنی من دیدم وما دیدیم روایت کردہ اند بنا علی ہذا اگر بعدم
وقوع وظہور این معجزہ باہرہ یعنی انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قائل ومعترف نشویم

روایت مشاہدہ و رویت صحابہ رضی اللہ تعالے عنہم را محمل چہ بود و تاویل چہ باشد و چونکہ محمل درست و تاویل را سخن پسند باندیشہ درنمی گذرد پس بالضرور بظہور وقوع این معجزہ زبان کشادن خواستہ راست فہمی و درست گفتاری است زیراکہ از حمل کردن کلمہ انشق بر مجاز بیضرورت بدون داعیہ و بدون قرینہ و انحراف کردن از حقیقت نجات سید ہر و حمل بر مجاز وقتی می باشد کہ حمل علی الحقیقۃ متعذر یا ناپسندیدہ بود و اینجا انشقاق و ظہور آن علی عہد رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم بشواہد اربع یعنی آیات قرآنی و احادیث متکررہ مذکورہ و مشاہدہ صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم یعنے راویان احادیث موصوفہ و ہم اجماع اہل التفسیر ثابت اما اجماع در عبارت تفسیر امام فخر الدین رازی و ہم در تفاسیر دیگر و کتب آخر بصراحتہا مذکور است و نیز در مواہب تصریح کردہ بقولہ قد اجمع المفسرون و اہل السنۃ علی وقوعہ لاجلہ صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم ترجمہ ہر آئینہ اجماع کردہ اند مفسران و اہل سنت بر واقع شدن آن یعنی شق القمر از بہر آنحضرت صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم و حمل علی المجاز خالی از تعسف و دواز

از تکلف نیست بل خواستهٔ انصاف و مقتضای درست
فهمی همین است که وقوع و ظهور این معجزهٔ باهره که تصرف حضرت
رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم بفرمان حضرت
مالک الملک حقیقی جل شانه در اجرام علویه سماویه باشد
اظهر من الشمس است همین بود مقصود که بعون الله تعالی
و حسن توفیقه آشکارا کرده آمد بروشنی که ارتیاب را
در آن مدخل نماند و شک را انبساط بالکلیه نوردیده آمد و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و هو الحکیم القدیر اکنون
لطایف چند بر سبیل تتمه و تکمله تحریر آورده می شود
که لطایف پسندان خوش کنند لطیفهٔ اولی اهل
ایمان را بشهادت قرآنی و هم کتب سیر معلوم است که
انفلاق بحر یعنی شگافته شدن دریای نیل بهر عبور
بنی اسرائیل هنگامی که فرعون به تعقیب آنان راه می [illegible]
و تا لب دریای نیل رسیده بود به پیدایی رسید از معجزات
حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است
و انفلاق قمر بدان سان که از بیان سابق بوضوح
و هویدایی رسید از معجزات حضرت سید الکائنات
فخر الموجودات خاتم الانبیاء والمرسلین رحمة للعالمین

محمد مصطفی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم پس تفاوت بین المعجزتین دیدنی و دریافتنی است کہ نخستین یعنی حضرت موسی کلیم اللہ علیہ السلام بحر را بشگافت و بحر از موجودات عالم سفلی است و مبتذل است کہ دست ہر کس بان می تواند رسید و دومین یعنی سرور عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ماہ را کہ از اجرام علویہ سماویہ است و دست ہیچکس بدامانش نرسد و بچنان فرازی و علو رتبہ است کہ بعضی از طوائف ضلال بمعبودیش برگزیدہ اند دو نیمہ آورد و بشگافت و این انفلاق و انشقاق علی روس الاشہاد واقع شد تا بدیر کہ بمقدار آن زمان برنا لے کہ میان نماز عصر و مغرب با برسختہ و مقدر کردہ اند بماند و بدین صورت تفاوت فضیلت حضرت حبیب اللہ بر حضرت کلیم اللہ علیہما و علی سایر الانبیاء و المرسلین الصلوۃ و السلام ابین و اظہر است و ہمانا اہل تفسیر رحمہم اللہ کہ در تفسیر آیہ شریفہ فرقانی تصریح تفضیل حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم بر سراسر انبیاء و مرسلین صلوۃ اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین فرمودہ اند بواہی بحر دکشودہ اند

چنانکه استدلالاً وتیمناً عبارت تفسیر بیضاوی آورده
می شود با ترجمہ تلک الرسل اشارة الی الجماعة المذکورة
قصصها فی السورة او المعلومة للرسول او جماعة الرسل
واللام للاستغراق ترجمہ این رسولان اشارہ است
سوی جماعت مذکورہ کہ قصہ وحال آنان درین سورہ
مذکورہ شد یا جماعۃ معلومہ برسول اللہ صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم ویا ہمہ جماعت رسولان ولام در الرسل بافادہ
استغراق است یعنی در دو صورت اوّل وثانی لام
بافادہ عہد است یعنی آن جماعت رسل کہ مذکور شدند
درین سورہ یا آن جماعت کہ رسول اللہ را معلوم است
ودر صورت سوم یعنی در اسم وسر لیس رسولان لام
بافادہ استغراق است فضّلنا بعضہم علی بعض بان
خصصناہ بمنقبۃ لیست لغیرہ ترجمہ فضیلت دادیم
بعض را از آنان بر بعض دیگر باین کہ خاص کردیم او را
بفضیلتے کہ نیست آن فضیلت غیر او را منہم من کلم اللہ
تفضیل لہ وہو موسیٰ او موسیٰ ومحمّد علیہما السلام
کلم موسیٰ لیلۃ الحیرۃ وفی الطور ومحمّداً صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم لیلۃ المعراج حین کان قاب قوسین او ادنیٰ

وبینهما بون بعید ترجمه از آنان است کسیکه کلام کرد با خداوند تعالیٰ این تفصیل است برای آن بعض و آن موسیٰ است و گفته شد که موسیٰ و محمد علیهما السلام هر دو اند کلام کرد ایزد تعالیٰ با موسیٰ در شب حیرت یعنی شبی که در راه وقت آمدن خود از مدین از نایابی راه در شب تاریک بحیرانی بود و نیز بر کوه طور و کلام کرد ایزد تعالیٰ شانه وجل جلاله با محمد رسول الله تعالیٰ صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم شب معراج هنگامی که بود قاب قوسین او ادنیٰ یعنی زمانیکه فرق بود باندازه گوشه دو کمان یا نزدیک تر از ان و درمیانه هر دو یعنی هر دو تکلیم فرقی است بعید مراد ازین آنکه یکی یعنی موسیٰ علیه السلام بر زمین که از اجرام سفلیه و در نشیب یعنی خاکدانی است با خداوند هستی هم گفتار شد و دیگر یعنی حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم بر جائیکه از سموات هم فراز تر بود بل لامکان بجنبان قربت که بتمثیل حسی و تشبیه ظاهری انرا بقاب قوسین او ادنیٰ از بهر فهما یدن مردم زاد که جز بحسیات الهیه بزبان نمی توانند تعبیری توان کرد پس درمیانه این دو تکلیم فرق آسمان و زمین است و تفاوت فرازی با پستی ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا نظر برین پایه

تفضیل حضرت سیّد المرسلین صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
را بر رتبہ حضرت کلیم اللہ علیہ السّلام می باید بر سہ جہت چہ باعتبار رفعت
محل یعنے فراز تر از سپہران سپہر وچہ باعتبار کمال قرب
کہ قاب قوسین او ادنی کاشف ومبین آن است وچہ باعتبار
حالت کہ حضرت کلیم اللہ علیہ السّلام را حیرت بود در راہ پاسبے
سبیل ظاہری وحضرت حبیب اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
را استغراق بود در صفات جلالیہ وجمالیہ ایزد تعالے
جل جلالہ واز ینکہ فعل حکیم حقیقی تعالے الشانہ خالی از
حکمت نمی باشد واللہ اعلم باسرارہ بہر ہمین تکلیم وادراک
اسرار قدسیہ خلا خفیہ موجود داشت ہستی افضل کائنات فراز
وہستی علیہ من التسلیمات افضلہا ومن الصلوۃ اشملہا
فراز تر از آسمان وآشکارا تر محل نور خداوند جہان بہرت
انوارہ وجلت اسرارہ بوساطت سیّد الملائکۃ جبرئیل
علیہ السّلام خوانده شده ورسید جائیکہ رسید وپیش از
مشاہدہ نور یزدانی اسرار ملکوت دریافت وبامرسلین
ہمگفتار شد ومرحبا ہا بشنید وہمین سان واقعات دیگرکہ
در ذکر معراج اہل تفاسیر وارباب سیر بتفصیلہا وتشریحہا
مذکور کرده اند ورفع بعضہم درجات یان فضلہ علی غیرہ

من وجوه متعددة وبمراتب متباعدة وهو محمد علیه السلام فانه خص بالدعوة العامة والحجج المتکاثرة والمعجزات المستمرة والآیات المتعاقبة بتعاقب الدهر والفضائل العلمیة والعملیة الفائقة للحصر والابهام لتفخیم شانه کانه العلم المتعین بهذا الوصف المستغنی عن التعیین فقط ترجمه رفعت و برتری داد ایزد تعالی بعض ایشان را بدرجات باینکه فضیلت داد او را بر غیر او بوجوه بسیار و مراتب بعیده و آن مرفوع الدرجات یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاص کرده شد بدعوة عامه و حجت های بسیار و معجزات دائمه و متعاقبه متواتره و نشانهای پی در پی آیندگان به پیاپی در آمدن زمان و نیز بفضائل علمیه و عملیه بیرون از حصر و احصاء و ابهام یعنی نکشادن اسم سامی حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم از بهر تعظیم شان اوست گویا همین نام متعین است بهمین وصف که مستغنی است از تعیین انتهی اکنون بباز گشا و تصریح بعض کلمات مذکوره عبارت تفسیر بیضاوی گویم بتوفیق الله تعالی قوله بالدعوة العامة بیانش چنین که از انبیاء سابقین و رسولان سالفین

علیہم السلام ہر رسول مبعوث گشت برای دعوت قوم خاص تا
آن قوم را سوی توحید و تجمید و عبادت او تعالی جل شانہ و اقدام
بحسنات و باز ماندن از کفر و شرک و دیگر سیات بخواند
چنانکہ حضرت موسی علیہ السلام بہر دعوت بنی اسرائیل و عیسی
علیہ السلام نیز بہر دعوت ہمین گروہ بنی اسرائیل مبعوث شدند
و این معنے یعنے بعثت خاصہ این زمان ہم در انجیل موجود
در دست قسیسان مسیحی کہ تراجم آن بہر کس از ہنود و
مسلمانان ہندوستان میدہند صاف مرقوم است کہ
حضرت مسیح ہرگاہ کہ حواریان خود را بہر اعلام و تشہیر رسالت
خود بقریات و امصار نیز فرستادہ میفرمود کہ شما بقوم دیگر
سوای بنی اسرائیل نروید زیرا کہ من فرستادہ نشدہ ام
مگر از بہر گوسپندان راہ گم کردہ بنی اسرائیل یعنی قومی کہ از
نسل حضرت یعقوب علیہ السلام بودہ اند چہ اولاد یہودا و اولاد
حضرت یوسف علیہ السلام و دیگر فرزندان حضرت یعقوب علیہ السلام
کہ باسباط تعبیر کردہ می شوند و آنان را از دعوت قوم
دیگر غیر بنی اسرائیل باز میداشت خود این مضمون را در
تراجم فارسی و عربی بنگرند تا راست از کاست و صدق از
کذب متمیز و ہویدا شود و در حق حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالی

علیه و آله وسلم فرموده شد و ما ارسلناک الا رحمة للعلمین واز عالمین ثقلین یعنے گروه جن و انسان مراد اند چنانکه اہل تفسیر تصریح کرده اند و نیز دیگر جا یعنی در سوره سبا فرمود و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون ترجمه و نفرستادیم ما ترا ای رسول الله مگر برسالت عامه برای مردم زاد بشارت دهنده و ترساننده لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند و آنچه یاد که باقتضای مقام اگر اندکے از الکتاب در باز کشاد معنے این آیه بکار آورده شود بحول الله تعالے و عونه منجر اجرا از سعادت دو جهانی می تواند شد بنا علی هذا اولا عبارت تفسیر بیضاوی و ثانیا عبارت تفسیر رحمانی که برین آیه فرموده اند بعینها آورده ترجمه فارسیه آن ابراز کنم و ثالثا بر دل تا بیده خود را که هنگام تحریر این آیه بر تو انداخته شد درین مختصر رساله می درارم و با عبال ائی نگارم قال البیضاوی رحمه الله تعالی قوله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس ای رسالة عامة لهم من الکف فانها اذا عمتهم فقد کفتهم من ان یخرج احد منهم او الا جامعا لهم فی الابلاغ فهی حال من الکاف والتاء للمبالغة انتهی بلفظها ترجمه و نفرستادیم ترا ای محمد رسول الله مگر بعامه برای مردم یعنی

رسالهٔ عامه برای انان یعنی مردمان و کافه ماخوذ و مشتق است
از کف بفتح کاف و تشدید فا بمعنے منع پس هر آئینه ان
رساله هرگاه عام شد انان را پس هر آئینه باز داشت انان را
ازین که بیرون آید کسی از انان یا بمعنے الا کافة للناس جامعًا
باشد از کف بمعنی جمع یعنی جمع کننده همه مردم را در ابلاغ
بمعنے رسانیدن پیغام خداوند انام پس کلمه کافه بمعنے
جامعًا حال است از ضمیر منصوب در ارسلناک که خطاب است
بسوئ رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم و حرف تا
بافاده مبالغه انجنان که در کلمه علامة تا برائ مبالغه علام
یعنی اشد جمعا للناس فی الابلاغ فقط و قوله تعالی
بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون فیحملهم جهلهم
علی مخالفتک ترجمه نوید رساننده و ترساننده لیکن بیشتر
مردم نمیدانند پس برمی انگیزد انان را نادانی ایشان
بر مخالفت توای رسول الله و تفسیر جمالی آورده
و ان قالوا سلک ان تشا نا عن آلهتنا لا ناک ان لکن
رسولا فنا هو و ان کنت فانما ارسلت الی الخواص لانه
یمکنهم التقرب الی الله بلا واسطة الاصنام فقال الرسالة
ثبتت بالمعجزات و لم تختص بالخواص لانا ارسلناک

تفسیر بپایان رسید بعون اللہ تعالیٰ اکنون اندکی از
فرو دآمدگان دل خود کہ ہدایت ربانیم آموزگار است و
فروغ دریابش نور بار بر می گزارم روشن باد کہ در قولہ تعالیٰ
وما ارسلناک الا کافۃ للناس از مقتضیات بلاغت
قصر صفۃ علی الموصوف مرعی است و آن عبارت است از
مختص و مقصور بودن صفتی بر موصوفی خاص و تجاوز نکردن
آن صفتہ بر غیر آن موصوف و این عام است ازین کہ آن
قصر حقیقی بود ہمچو اللہ ہو الرزاق ذو العرش المجید یعنی صفۃ
رزاقی و مالکیت عرش مجید فی الواقع و فی نفس الامر مقصور
است بر ذات خداوند تعالیٰ جل شانہ و از ذات
او تعالیٰ تجاوز نمی کند بسوی غیر او تعالیٰ یا ادعائی ہمچو زید
وہو الفاضل یعنے صفۃ فضیلت مقصور است بر ذات
زید و آن تجاوز نمی کند بسوی غیر زید پس این قصر ادعائی است
چنانکہ ظاہر است پس درین آیہ قصر صفۃ رسالۃ محیطہ عامہ
است بر ذات حضرت سید المرسلین رحمۃ للعالمین صلی اللہ
علیہ و آلہ صحبہ اجمعین و این قصر حقیقی است زیرا کہ رسولی از
رسل علیہم السلام باین صفۃ موصوف نیامدہ ہر یکی ازین گروہ
ستودہ شکوہ یزدان پژوہ اگرچہ اولو العزم بودند بدعوۃ قوم

یعنی مبعوث فیهم مختص نبود حتی که نوح علیه السلام که ابو الانبیاء
رسل و انبیاء علیهم السلام ست صرف بسوی قوم خود مبعوث
چنانکه ایزد تعالی جل شانه در سوره نوح فرماید انا ارسلنا
نوحا الی قومه ان انذر قومك من قبل ان یاتیهم عذاب الیم
ترجمه هر آیینه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او باین که بترسان
قوم خود را پیش از ان که بیاید ایشان را عذاب مولم فقط و نیز
در سوره اعراف فرماید جل جلاله لقد ارسلنا نوحا الی قومه
فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الترجمه هر آیینه
ما فرستادیم نوح را بسوی قوم خود او پس گفت نوح که ای
گروه من عبادت کنید خدا تعالی را که جز او خدای
و پرستش سزای نیست و نیز در سوره انعام در باره
ابراهیم علیه السلام فرموده و تلك حجتنا اتیناها ابراهیم
علی قومه الترجمه و این حجت ما است که دادیم ما ابراهیم
را بر قوم او فقط و نیز در شان هود علیه السلام فرموده
والی عاد اخاهم هودا یعنی فرستادیم سوی قوم عاد هود را
و نیز در باره صالح علیه السلام فرموده والی ثمود اخاهم صالحا
یعنی فرستادیم بسوی ثمود برادر ایشان صالح را [illegible]
و لوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقکم بها [illegible]

من احد من العالمین ترجمه فرستادیم لوط را هرگاه گفت
مر قوم خود را که آیا می آرید کار بسیار بد که سبقت نکرد بشما بآن
فاحشه کسی از جهانیان فقط و در شان شعیب علیه السلام
فرمود والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم سوی مدین
برادر ایشان شعیب را و همچنین نسبت موسی کلیم الله فرمود
ثم بعثنا من بعدهم موسی بایاتنا الی فرعون و ملائه
ترجمه پس مبعوث کردیم پس ان رسولان موسی را
بآیات خود سوی فرعون و گروه او فقط و در شان مسیح
علیه السلام فرمود وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا
الله ربی وربکم ترجمه گفت مسیح ای بنی اسرائیل عبادت
کنید خدای تعالی پروردگار مرا و پروردگار خود را فقط و همین
سان حال رسولان دیگر که مبعوث اند قوم خاص و مرتبه
رسالت خاصه اما حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله وسلم مرسل و مبعوث است سوی جمیع الناس چنانکه
حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام را الخطاب کرامت
سمات برنواخته و باعلام این امر یعنی رساله عامه مامور فرموده
کما قال عز وجل قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
ترجمه بگو ای رسول الله که ای مردم زاد یعنی اولاد آدم

بر آیتہ من رسول خدا ایم بسوی شما ہمہ و سراسر فقط پس این قصر از باب قصر صفتہ علی الموصوف حقیقی شد و مع ہذا نیز قصر موصوف است علی الصفتہ یعنی بر صفت رسالۃ محیطہ عامہ مقصور است ذات رسول رب العالمین سید المرسلین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و از ان تجاوز نمی کند رسول اللہ بسوی صفتہ رسالت خاصہ کہ بسوی قومی دون قومی و گروہی غیر گروہی بود پس ہر دو گانہ قصر اختصاص این صفتہ بر ذات سرور کائنات و اختصاص ذات قدسی سمات اشرف البریات علیہ التحیات والتسلیمات برین صفتہ پیدا و ہویدا گشت و کان ہذا مقصودنا فقد حصل بعون اللہ تعالی وہو معبودنا و نیز ہویدا شد کہ الف لام در قولہ تعالی الناس بافادہ استغراق است یعنی ہمہ و سراسر مردم را بحیثیتی کہ قومی از اقوام و صنفی از اصناف مردم را و بل فردی از افراد بنی آدم ازین وجوہ محیطہ خارج نیست دمی تواند کہ الف لام جنسی بود یعنی ہر یکی از جنس مردم و قولہ تعالی قل یا ایہا الناس انی رسول اللہ الیکم جمیعا مفسر و موضح ہمین احاطہ است علی سبیل التنصیص و التصریح اللہم صل و سلم علیہ و آلہ دائما ابدا قولہ ای قول البیضاوی المعجزات الباہرہ

یعنی مثل اعجاز قرآن مجید باین توضیح که منجمله معجزات صادره
از دیگر رسولان ذوی المعجزات علی نبینا و علیهم التحیات و التسلیمات
هر معجزه که در زمان شان ظاهر شد و هر خارق عادتی
که ازان راستان به پیدائی رسید صرف در حین وقوع
و زمان پیدائی هویدا بود و باز باندک دیر ناپدید آمد سوای
ذکر و روایت در کتابی از کتب یا لسانی از السنه نشانی
ازان پیدا نماند و اثری ازان باقی نیست مثل انقلاب
عصای حضرت موسی کلیم الله علیه السلام اولا یعنی در اول
وهله نظر بصورت حیه یعنی مار خورد در باریکی پیکر و خردی جثه و باز
منقلب آمدن همان حیه به پیکر ثعبان و اژدها در کلانی
پیکر و بزرگی جثه و همین سان روشنی ید بیضا که در پیشگاه
فرعون کشاده چشمان را دیده افروز شد و بسوی
صدق رسالت ان فرستاده حضرت هستی خداوند
رهنما آمد و آن بسته چشم تیره درون ناپاک نژادی
فرعون بدنهاد را تقدیر خداوند قدیر [illegible]
موثر نشد و همچنین انفلاق بحر یعنی شگافته شدن دریا
نیل بهر عبور بنی اسرائیل که بنی یعقوب علیه السلام اند از
فرعون نجات داد و بهر فرعون و جنود او در مرگ گشاد

ونیز معجزات حضرت عیسی مسیح روح الله علیه السلام مانند ابراء اکمه
وابرص یعنی بینا کردن کور مادرزاد وشفا دادن شخص مبروص
واحیاء موتی یعنی زنده کردن مردگان واشباع یعنی سیر کردن
آن حضرت پاک نژاد عیسی خجسته نهاد چند هزار کس را بچند
نان پاره ها وهمچنین دیگر معجزاتی که از ان والاجناب روح الله
بظهور در آمدند اکنون صرف در انجیل و توریت موجود و دست
قسیسان نصاری و یهود هر قوم موجود اند ونیز در قرآن مجید
مذکور ومبرز با تمامه تا ایمان آن هر دو ملت ونیز پیروان
ملت مصطفویه علی صاحبها الف الف تحیة وسلام جاری لیکن
آن همه صادرات رفتند وگذشتند وبمعنی ذهب العین
وبقی الاثر یعنی اصل وعین آن رفت وگذشت ونشان آن
که روایت وحکایت بود هنوز باقی اما از معجزات مستمره حضرت
سید المرسلین خاتم النبیین رحمة للعالمین محمد مصطفی احمد مجتبی
علیه وآله التحیات المبارکات والتسلیمات الزاکیات
فرقان حمید مصحف مجید است که انوار درخشش از زمان نزول الی
هذا الزمان روشن تر از خورشید درخشنده واولی البصائر
والابصار را دیده فروز است قلوب صافیه بانوار باهره آن روشن
تر از مهر منیر شده آشنائی افکار اهل سعادت بلوغ ادراک

غواصین ان سراسر درخشان بر شافت مبانی و لطافت معانی
و تقدس مضامین و صدق براهین در زمان نزول ان فصحا
قحطان و بلغاء عدنان راهرگاه تحدی و ایراد اقصر کلامی مقابل
ادنی سوره از سور قرانی بار بار خوانده شد ند زبان بعجزه
کشادند گروها گروه که نقد سعادت در کیسه بخت مهیا داشتند
بتصدیق و ایمان بهره ور شدند و طایفه شقاوت پژوه
بهره وستی حسد و عناد که ابو جهل اسعد اد سید المرسلین
پاک نهاد علیه الصلوة و السلام الی یوم التناد داشتند از
وقاحت و نار است کوشی گفتار هذا سحر مستمر هذا سحر یوثر
یعنی این کلام جادوی ست مستمر و سحری ست که نقل کرده شود
بزبان داد ند و اکنون هم بکشف سرایر بلاغت و باز کشاد رموز
براعت و تبیان مقاصد علی و تذکار مصاعد عُلی و نشان داد
هر چه در معاش و معاد شاید و هر چه نیکان و فرزانگان را
سوی خولی وهی راه نماید بلغاء هر زمان و فصحاء اقطار و بلاد
از هر قومی که باشند و از هر ملتی که بشمرده گروند اظهر من الشمس
و ابین من الامس است بشرطی که در فنون بلاغت مهارتی بهم
رسانده و خبرتی دانش کشاده و طبعی بالانصاف و خاطری دور از
و اعتساف و استقامت باشند و از اراقم تقلید رقیه بجنبه تا ان

وابسته و آزاد و واقعی مرام آنان راستی و سداد بود و اگر
بالفرض والتقدیر دانشمندی خبیر علم بلاغت را ریبی در را
این کلام رب الانام منزل علی رسول الله علیه الصلوة والسلام
دلخراش گردد و شکی جان به پریشانی کشد همانا هرگاه باراده
جدا شدن راستی از کاستی و تمیز صدق از کذب
و افتراق حق از باطل در آیات قرآنی و مضامین این نامه
آسمانی تامل صادق بکار برد و فکری صائب در دل آرد
بتوفیق الله تعالی که هدایت و ضلالت بقدر تقدیر اوست
انکشاف اعجاز این معجزه مستمره منزل آن ریب را واقع
پنداری تو اندیشد و هو الهادی لمن یشاء و المضل لمن اراد
و از همین جاست استغراق سلب ریب از قرآن مجید در
قوله تعالی ذلک الکتاب لا ریب فیه بود و لام نافیه صدر
نکره یعنی بر کلمه ریب باین معنی که کسی در آن هیچ شک نیست
با وجودی که از طوائف شرک و فرق ضلال مرتابین بکثرت
بودند مرادش این که این آسمانی کتاب موقع شک و محل ریب
نبوده است اگر دانشمند با انصاف را شکی در دل آید باید
تامل نزائل و نابود شدن می تواند پس آن شک قریب الزوال
و ریب زود انتقال [illegible] تعبیر فرموده

یعنی این کلام قدیم و نفس الامر و فی الحقیقت مظنه شک و جای ریب نبوده ست اگر واهی بی انصاف یا متعنتی سراسر اعتساف بشک در افتد و زبان بهرزه برگشاید یگفتار بیهوده بارش اعتنائی باید و بسوی اغوار آن مغوی ناپاک التفاتی نمی شاید که آن خود از خود لیع نفس اماره و مقتضای مرض عسیر الفرو دل بیمار اوست انچنان که مریض مرض صفرا انگبین را تلخ پندارد و شکر پالوده را مرارت حنظل بشمار در آرد و حال آنکه در انگبین خالص تلخی نیست و در شکر پالوده مرارت نه الحاصل این معجزه جاویدان یعنی کلام خدا وند جهان معجزه است مستمره و فیروز مندیست جاودان مانده که هر کجا و هر زمان در بلاد اسلامیه و هم در دیگر بلاد و امصار بچنان عدتست بیشماره و فزونی و بسیاری یست که از حیطه احصا و احاطه تعداد در گذشته و در هر آوان بچنان هویدا و پیدا است که گویا همین زمان و همین آن از فراز سپهر بر زمین نازل شده و لهای راستان را انوار افروز گردیده هر دم صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و آله اجمعین را باستعادت هویدا می کند عجبست از گروهی که دعوی فرزانگی بر زبان دارند و باز از سعادت آن چنان انقلاب در افتاده

لبسوی این آسمانی کتاب علوی خطاب بمی دل نمی آرند و دلالت قدیر
العزیز الحکیم وهو باسرار حکمته علیم و علمه ازلی ابدی قدیم لطیفه دیگر والله
اعلم و علمه احکم در دل می گذرد و بما ناثر او دیده بحر رحمت اوست ثمرت رحمه
که در اعطاء این قدسی خطاب یعنی قران مجید معجزه مستمره جاوید مانده
بحضرت خاتم الانبیاء و المرسلین محمد مصطفی حبیب رب العالمین صلوة الله
وسلامه علیه و آله و صحبه اجمعین و خلفائه الراشدین الی یوم الدین بوده
که هرگاه رسالت عامه محیطه آنحضرت علیه الصلوة والسلام آخر الرسالات
و فذلکة النبوات است امتدادش تا دامان قیامت کشیده و سلسله
آن تا ظهور بعثت و نشر بدر انجا رسیده و زنجیره بعثت دیگر انبیاء
و رسل بعد ازین بعثت شامله و رسالت کامله که ذات قدسی حضرت خواجه
کائنات سرور موجودات علیه التحیات و التسلیمات بان مختص آمده
بانقطاع در آمده امتدادش بانتها پیوسته بناء علیه هر دو بالضما
راستی شده هرگاه بتوفیق خداوندی و هدایت ربانی راه خدا الجوید
و طریق راستی پذیرد و بدو بان راه هدایت بناده رسیار آمدن ازره
بهراو تمیز صدق از کذب هرگاه خواهد این دائمی معجزه را که هر وقت
موجود است بنگرد و بصاحب معجزه ایمان آرد و بروشنی دل چه
تابانی فکر بپا این درخشان فروغ که قران مجید باشد بشاهراه توحید
یگانه خداوند مجید خداوندی هستی کشا کشریکی و همالی در خدائی و پیرش

همتای ندارد و از پدر و مادر و فرزند و زن همه پاک ست و از لوازم
مادّه و نقصان حدوث و عجز و امارات جسم و جسمانی سراسر منزّه
و مقدّس راه بردن توانند و بر طریق اقدام حسنات و سبیل ترک
سیات مستقیما بکردنش همه آسان بود بیاری توانا خداوند خدا
ناگزیر مستفاد هذه این جاویدی معجزه فرخود مستمره از مسالک مهالک فریق
یعنی کفر و شرک و زندقه و الحاد و فسق و فجور برکنارش دارد اما توفیق
یزدانی شرط است و هدایت ربّانی در کار و بدون توفیق باری
تعالی همه حصول سعادت همه دشوار این سعادت بزور بازو نیست
تا نه بخشد خدای بخشنده ؛ بر مرد با انصاف و دانشمند نکته در باب
بعد ادراک تفاوت بیّن المعجزات تفاوت درمیانه اصحاب
المعجزات یعنی مرسلان اولی الدرجات علیهم التسلیمات و التحیات
واضح و لایح می گردد باین وضوح که صاحب معجزه مستمره یعنی حضرت
خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را بر اصحاب معجزات
یعنی رسولان دیگر تفضیلی همه بیّن و رجحانی سراسر هویدا است
از بهر آن که برهان صدق رسالت صاحب معجزه موجوده خود
الآن موجود و پیش چشم هر مصدّق و عدو و منکر مشهود ست و اگر
با وصف چنین وضوح و ظهور اشقیا را دیده بصیرت کشاده
نمی گردد نادان هر که بود و ضمان آنکه باشد و از همین جا ست

در تفسیر بیضاوی قوله تعاقب الدهور یعنی هر زمان و هر اوان برگزیدگان سرخ
با خبر و مشاهدان با هوش که دل اصفیا و دیده بینا و ارند ساطع الظهور است
خلاصه کلام آنکه بارگاه حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
رفیع المراتب اند از حضرت کلیم الله و روح الله و دیگر مرسلان
و الاقتدار برگزیدگان خداوند کردگار علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام ماتداول اللیل و النهار بنا بر علی هذا حکیم مطلق خداوند برحق
که کاری از کار هایش تهی از حکمت نبود علاوه ان معجزه مستمره
ازلی الظهور ملقب بهدی و بشری یعنی قرآن مجید این دیگر اسمانی
معجزه یعنی انفلاق القمر بیده علی روس الاشهاد و باین آسمان احترام
برگزیده ترین بارگاه رب الانام علیه الصلوة و السلام مخصوص که
تفضیل اش را برهانی بود همه روشن و استمرار رسالت اش را دلیلی
بظهور در آید همه بین لیس این شاهدین عدلین اول کلام رب القوی و القدیر
من عند ملیک مقتدر دوم علی روس الاشهاد انشقاق القمر لقد فصل آیات
مفصل یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر بشر مکمل من عند الله
عز و جل یعنی گروه قدسی شکوه سراسر مرسلین مقبولان رب العالمین
و بعهد امیر دوام و استمرار ملت غرا و شریعت بیضا این سرا اهل
اهل الهدی خیر الوری معراج السموات العلی شهادت گزارنده بود
راست بزبان بیزبانی چهره تر بهر زبانهای سراسر اهل جهان

هر لب سپارند باین انکشاف که انشقاق القمر روشن تر از خورشید
گفتار برافروزد که صاحب معجزه آسمانی که بدست اش ماه بشگافت
همانا فاضل ترست بر اصحاب معجزات زمینی که معجزات آن گروه
فرازین شکوه از زمین برنگذشت و آن مفضل بر اجرام علویه
سماویه مصرف گشت و خود مشهورست چه نسبت خاک را با عالم
پاک و معهذا معجزات آن ستودگان با نقضا رسیدند و معجزه این
مقبول ترین انبیا و رسل هنوز همان جدت و نوی ست نظر برین
بی شک و ریب آسمانی را بر زمینی و صاحب معجزه مستمره موجوده را بر
اصحاب معجزات منقضیه ماضیه رجحانی هم پیداست و ناسخ ادیان الشرائع
که برهانی موجود دارد یعنی اعجاز قرآنی شرایع من قبله را سراسر
سترده ست و اندیشه رسا هرگز فرمان ندهد که مرد عاقل برهان
موجود و عیان را نگرد و بسوی دلیل ناشده روآرد زیرا که خود
مشهورست که عیان را چه بیان و تحقیق محتاج ست بسوی شرح
اعلان لطیفه دیگر از انجا که حکیم مطلق جلت حکمته و عمت رافته
بفحوای قوله تعالی الم نشرح لک صدرک یعنی آیا فراخ نکردیم
ما سینه ترا حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را ابعد
علم و فزونی علم و فراخی حوصله و علو همت و استجماع فضائل کامله
و احتوا محاسن بی منتهای شامله سینه قدس اساسش گنجینه انوار اسرار قد

ولوامع شوارق انس وسواطع لوارق معارف واضواء جان فروز
لطائف برآموده والواب فیوض قدسی ازلیه وآفرینش واقاویل تکوین
بر روی جانش برگشاده تر برکشوده بصفت خاصه شرح صدر مختص اوردی
در عالم جسمانی سینه معارف گنجینه اش را بشگافت و بنورش برآمود
اینک که آن رسالت باطنی ادراک در ازل الازال بود رسالت
ظاهری فرمود نتیجه متشابه بان انشقاق که شرح صدر عبارت است ازان
از دست اعجاز ان منشرح الصدر صدرنشین بزم رسالت علیه السلام
بظهور آورد یعنی انشقاق جرم علوی که قمر باشد بالیماح و اظهار این
راز فرمود که شرح صدر و شگاف سینه رسالت گنجینه اش از بهر آن بود
که زمان پیدا رسالت دستش بدان رسید که نورانی کوکب آسمانی
را که سینه انوار گنجینه آن برگزیده خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی الجمله
مشابهتی دارد هرچند مشابهت تامه درمیان نیست از بهر آن که
ماه لمعان پیکری روشن ست و صرف شب فروز و سینه انوار گنجینه
این خورشید آسمان رسالت بشوارق امانات قدس سراسر نورانی
وسرمایه روشنی شب و روزست اما فی الجمله نسبت درمیان ولو بوجه
من الوجوه تشابه و هم پیکری عیان است بشگافند و تصرف آن مقبول
ایزدی بارگاه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم از کائنات سفلیه فراز شد
در علویات هم دست برگشاید تا از ان ترجیح آن سید المرسلین

خاتم النبیین علیه الصلوٰة والسلام بر آسمانیان و زمینیان روشن
تر پدید آید اہل سعادت را دیده بنور تصدیق بر افروزد ارباب
بصیرت را چشم یقین کشاده تر بر کشاید تا بوساطت چنین نور و
میانجی فروغ این تابان تر از هور بنورانی نشیمن علنوی برین
راه کشایند و جاویدان جاوید بدرخش دیدار حضرت نور الانوار
تعالی شانه فروزشگاه دل بنور یابند و اگر منشتی ازلی سعادتان تیره روز
و تاریک دریا ایشان ظلمت اندوز با وصف مشاهده چنین معجزه
باهره از در انکار درایند و دیده دل بروشنی تصدیق نکشایند و بسوء
ادب نسبت دادن این آسمانی معجزه بسحر و حضرت معجزه کشا سید المرسلین
را باسحر الساحرین خود را از سعادت دو جهانی محروم وا رند و بتقاضا
شقاوت ازلی که بهره چنین بی سعادتان برگزیده شده دل باذعان
و زبان باقرار نیارند زیانی بدید نیاید و ضرری پرده از رخ بر نکشاید
زیرا که چنین درخشان فروغ تابان درخش را نادیدن ناخواسته
نارسا بینش و ناتوانی بصر و بصیرت ان بر بسته چشمان از روشنی
صدق رسالت را باحتجاب و اختفا کشیدن نمی توانند آنچنان که
شپره کور بخت اگر بنا رسا بینش خود بفروغ خورشید روز
افروز دیده کشادن نیارد آن گیتی فروز را
درجهان فروزی و درخت ظلمت سوزی ضرر و زیانی بکار نیاید کمو لفه

این نه دیدن کمال رخشانیست | نی دلیل خفا و پنهانیست
مهر روشن گهر برخشانی | در گرفته جهان بتابانی
لیک بی دیده اش نمی یابد | شپره دید مهر چون تابد
دیده بسته شدش بنا دیدن | کور چشمی او ز تابیدن
شایسته نیست در گهر آن را | بسته چشمی ست و ز نظر آنرا
زین نمی نگرد فروغ چنین | مهر را خود زیان نبوده ازین
شپره گر چه دیده بربسته است | خود بظلمت ز روشنی رسته است
نور خورشید را نهان نکند | جز بخود بر و گر زیان نکند

حیف صد حیف بر بختی ازلی که دریا لشان شقاوت شپره که سعادت از
بهره نداشتند و شقاوت ابدی در کار ایشان بود با آنکه خود دیده استند
که سحر را در اجرام علویه چیره دستی همه محال است چنین معجزه باهره را که
در اجرام علویه تأثیر کرد یعنی ماه باشارت معجزه بشارت سرور کائنات
علیه التحیات والتسلیمات بدو نیم گشت سحر گفتند و چنین درخشنده نور را
که دست قدرت مهر فروز جل قدرته بر روشن کردن نور رسالت درخشان نهاده
حضرت سید المرسلین صلوة الله وسلامه علیه وآله الی یوم الدین بر
دو دست برگزیده خود یعنی حضرت رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم را میانجی این کار برگزید بکور چشمی خود نهفته و تاریک پنداشتند
ودر خواستند و بران گروه تاریکی شپره گشاده نشد که نور خورشید را

اگر بسته چشمی بمعجزه بکف دست پوشیدن در خواهد گشاده چشمان
بر هرزه کاریش بخندند و بر نادانی اش رحم آرند که بیچاره بیمار
نادانی ست و از دیدن نور جهان افروز نیر اعظم چشم خود بر بندند
و افزون تر حیرت از گفتار گروهی از اهل ایمان که بنا راکست پندار
خود در افتاده این معجزه ظاهره باهره را که روشن تر از خورشید و بهر فروز
دیده فروز است هنوز به پیدای نا رسیده منتظر الوقوع موقت الظهور
بروز قیامت پندارند و بتاویل تنزیل گفتارها بر زبان آرند و لختی بهر
که چنین گفتار انان منکران بر دین را موید گفتار ست و باستواری
نقش پندار [illegible] وهذا با اصحابست گفتار بتکذیب همگفتار آمدن
و با معشری که بمراد اغوای اهل ایمان زبان بکلمه سحر مستمر میکشایند
سازوار شد خداوند مهربان تهاندان همه را دیده دل بهر گشایند
که از ان روشنی معجزه شق القمر روشن تر از خورشید در چشم دلشان
در آید تا این تابان فروغ را روشن تر نگرند و نضعف اقوال
گروهی که چشم تامل بر بسته این معجزه باهره را به پیدای نا رسیده
پنداشته منتظر الوقوع در روز قیامت گفتند لختی بر ده بناو رسیمی
اقوال و تاویلات از راه راست بیرون نیفتند همه اهل ایمان
ایزدی توفیق بهترین رفیق باد اللهم آمین و انت رب العالمین
یا ارحم الراحمین لطیفه دیگر بر گشاده چشمان بسته نماناد که

دانا خداوند جل شانه سرور کائنات سرمایهٔ هستی موجودات علیه و علی آله
و صحبه التحیات و التسلیمات را اگرچه زینت معجزات انجایه عطا فرموده
که از شمارهٔ عشرات در گذشته بمآت رسیده چنانکه اصحاب سیر و ارباب
تاریخ باسناد معتمد مستند و در نامهای معتبره بضبط تحریر سپرده‌اند و
اهل سعادت را سرمایهٔ فزونی تصدیق و استواری ایمان ساز کردند
همچو فراخی دعوت یعنی سیر کردن آن خلاصهٔ موجودات علیه التحیات
بسیار شمارهٔ مردم را باندک مقداری از آرد و لحم و همین سان شیرین
کردن آب چاه شور بلعاب دهن مبارک و ازالهٔ امراض مرضی و اغنا
اهل فقر صرف بکلمهٔ دعا و همین سان معجزات دیگر که از آن سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم افزون‌تر از دیگر مرسلین بتواتر و توالی علی رؤس الاشهاد
به پیدائی رسیده ارباب سعادت را تصدیق افزا آمدند اما از اعالی
معجزات معجزهٔ ثلثه بشهرت تامه و صیت عامه کاشانه افروز ایمان اند
نخستین کلام قدیم قرآن مجید باعجاز معانی و مبانی دومین معراج آن
مقبول یزدانی بفرازی گاه قرب ربانی سومین انشقاق ماه آسمانی
اما اعجاز آن دو نخستین یعنی فرقان حمید و معراج آن برگزیدهٔ رب مجید
حسی نبوده از بهر آنکه دریابش اعجاز قرآنی والبته ست بر کمال ادراک
غواصی علم بلاغت و خبر معراج صرف باخبار آن سرور ابرار سید
اخیار علیه الصلوة و السلام ما تعاقب اللیل و النهار بس است [illegible]

۹۹۰۵

از حسیات نیستند اما اهل ایمان را افزون تر از مشاهدات و یقینی
تر از همه متواترات خاطرنشان و دلنشین و سرمایه فروزش کاشانه
یقین اند لیکن کوتاه نظران کم دریابش را که او را که اثبات محسوسات
مقصور می باشد و نظریات و عقلیات راه کشادن آنان دشوار بود
بنا بر علی هذا اولئک هم اعلم باسرار حکمة دانا خداوند این سومین یعنی انفلاق
قمر را که از محسوسات بود به پیدای کشید تا همی دریابان و محسوس نگران درین
این آسمانی معجزه ملتمسا و ثبت الاقدام آیند و منکران متعنت حجت خداوندی
تمام شود و بساط معاذیر کاذبه بالکلیه نوردیده گردد زیرا که شگافته شدن
ماه بچشم پیکری دیدند و باز هم مشتی از مشرکان بکلمه سحر مستمر زبان کشا گردیدند
و ازین دریافته می گردد که هدایت و ضلالت نگاشته تقدیر خداوند
قدیر است آنرا که کمند سعادت کشان کشان می برد چه کند که نرود و آنرا که
نفرین خدا بظلمت کده ضلالت می افگند بشاهراه هدایت چه سان رهسپار گردد

شعر قبول خاص درگاه الهی — نشاید یافتن خواهی نخواهی

اللهم انت الهادی الی الصراط المستقیم این بود مختصر گفتار که با همه تعجیل دور
از هرزه و تطویل بدون مماسات تکلف و تاویل در ایضاح وقوع معجزه
شق القمر از سرور عالم خیر البشر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم آشکارا تر از روز
بل روشن تر از خورشید گیتی افروز از زبان تراوید و بسعادت وقت
و مساعدت بخت خامه راست بیان گزارنده و نگارنده اش گردید

اللهم تقبل مني وانت ارحم الراحمين وما توفيقي الا بالله وهو نعم المولی ونعم المعين واخر قولي ان الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوٰة والسلام علی سيدنا سيد المرسلين خاتم النبيين رحمة للعالمين محمد المصطفے المبشر في صحف ابراهيم وموسی وعيسی وآله واصحابه اجمعين بعون الله تعالے بپایان رسید رسالہ تذکرۂ شق القمر معجزہ حضرت خیر البشر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم در ایضاح وقوع این معجزہ باہرہ

خاتمہ تذکرہ شق القمر در نثر

الحمد لله ربي الاعلی رب السموات العلی والصلوٰة والسلام علی من دنی فتدلی قاب قوسين او ادنی ما ينطق عن الهوی ان هو الا وحی يوحی وهو سيد المرسلين خاتم النبيين محمد المصطفی وآله الطاهرين واصحابه معشر الهدی وخلفاءه الذين بتصديقهم الصدق يحيی وبسعيهم الدين ارتقی اما بعد برارباب صدق وصفا واصحاب خبرت وذکا باختفا نماناد کہ بتوفیق خدا وند رب العالمین وافاضہ روح پر فتوح سرور عالم حضرت خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبرکت صدق نیت وعلو ہمت وارشاد وہدایت حضور والای وفرزانی ظہور عالیجناب ممدوح الالقاب سمی الخطاب بشوکت وابہت ایای روشن تر از خورشید جہان تاب نواب صاحب بہادر ریاست اندای سروری گاہ دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای بنارس

دام اقبالہم وضاعف اجلالہم کہ نام نامی واسم سامی این سرورو الاگوہر
آغاز این رسالہ زیب بیان و نازش تقریر و تبیان و بارقام و ارتسام
شرف افزای عنوان گردیدہ این مختصر رسالہ و موجز عجالہ از دینیات
علالہ نامیدہ بتذکرہ شق القمر معجزہ حضرت خیر البشر صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم بتدوین در آمدہ بپایان رسید باہمہ عجلت نگارش
بستہ آمد و باہمہ زودی پیکر کشا گردید صرف در سہ روز نخستین
بیرنگ یعنی مسودہ و نیز رسانید پس یعنی مبیضہ نگار آراسیو ید
خامہ را سعادت افزود و نامہ را فرخی بر انزود و نا آگاہ را باور نیفتد
دانا داند و باورش کند کہ ہرگاہ فیض نہانی کوہہ بار کشاید
اضاعیف این نیز ہمہ آسان و افزون تر جالب سپاس ہمین ست
کہ اہل دانش را دیدنش شادمانی افزود ارباب بیانش پسندیدند
در حضور فرزانگی و اقبال ظہور خدام معلی مقام نواب صاحب بہادر
محتشم الیہ دام اقبالہم بشرف استحسان مشرف آمد خداوند
مہربان پذیرفتہ اش فرماید و رہای میمنت بر نگرندگانش
خصوصا بر این سرو رشمت و خرد گستر دام اقبالہم
بر کشاید و از نگارندہ پیکر آرای این رسالہ عفو مآثم و
آمرزش خطیات فرماید و بسعادت دو جہانی بہرہ ربا آرد اللہم آمین

خاتمہ تذکرہ شق القمر در نظم

نظم

شکر خدا کاین رقم جان فروز — چشم گشا آمده مانند روز

تا همه نگرند ره راستی — پا نکشانید سوی کاستی

گفته پاکیزه بگیرید یاد — راه توانید بدانش گشاد

افزون شود چو بگوش آورید — معنی پالوده بهوش آورید

ای بنظر چشم یقین کرده باز — یابش پاکیزه سرا جان نواز

سوی چنین نامه پاکیزه بین — گفته زبیند ار همه ویژه بین

ماه شگافیده هویدا نگر — نور رسالت همه پیدا نگر

هست دو پاره شده از [illegible] — نگرش اکنون تو بچشمان خویش

مهر رسالتش دو پاره [illegible] — نور خودش کرده به گیتی پدید

شق قمر هست چو ماه تمام — معجزه حضرت خیر الانام

سرور دین پاک رسول خدا — راه نماینده بهستی کشا

علت غائی وجود جهان — سید [illegible] ز بود جهان

راز نهفته همه پیدا کشا — حکمت و اسرار سرشتش سزا

مقبل درگاه خدای جهان — خواسته هستی کون و مکان

رخش نخستینه ز مهر وجود — مهر جهانتاب سپهر وجود

آنکه سر آغاز جهان گستری — بود فرازنده پیغمبری

بلبش ز پیدائی افراز و پست — کلک قضا هستی او نقش بست

هوش نخستین سرفرازانگان — گوهر آن پاک فروزان روان

فخر رسل نازش پیغمبری ... ختم رسالت بجهان رهبری

آنکه بمعراج ز نه آسمان ... رفت فراتر که بود لامکان

پاک خدا بهره ز قربش بداد ... راز نهان بر دل پاکش کشاد

هست دنی پیش تدلی بیان ... قربت او با خدای جهان

گفت باو هرچه بدیگر نگفت ... کرد عیانش همه راز نهفت

کس نتواند بزبان این بیان ... هرچه کشادش ز خدا آن زمان

گوهر بیچون و چگون را بدید ... رفت بجائی که خدا اینش کشید

سروری اش داد به پیغمبران ... گشت ازان سرور دین گستران

نفس کریمش همه نور و ضیا ... پیکر او غیرت مهر سما

دیدن او نور فزای بصر ... نور خداوند ازو جلوه گر

خاک درش ناصیه پرنور کن ... رخش فروزنده تر از حور کن

هست محمد بکلام قدیم ... احمد و محمود بخلق عظیم

بعثت او رحمت کیهانیان ... سنت او مسلک ربانیان

باد بجانش ز خداوند درود ... بر کسش و جا و بد خجسته درود

نیز بر آل اش که همه طاهر اند ... پاک ترین باطن و هم ظاهر اند

نیز بر اصحاب فرازین شکوه ... پاک سرشتان ستوده گروه

ویژه بر اصحاب خلافت نشان ... طرح سزایان ز خدای جهان

کوشش این معشر پاکیزه کار ... دین خدا کرد همه استوار

باد خداوند ز کردار شان
راضی و خشنود ز گفتار شان

همت نواب معلی جناب
سرور اسلام ستوده خطاب

عالم و عامل بخرد گستری
مهر فروزندهٔ والا سری

سرور با گوهر و با دین و داد
داور اسلام فروزان نهاد

با همه اقبال و جلال و شکوه
دل بخدا بسته معارف پژوه

آنکه یمین دوله خطابش بود
بوسه گه مجد جنابش بود

والی ٹونک ست بصد فرهی
نازش والای و شان مهی

حامی اسلام محمد علی
خان بهادر بشکوه جلی

یاد باقبال و بعز و علا
یاور او داور رب الوری

سایه این سرور فرخ نهاد
در همه آفاق بگسترده باد

نظم سخن را بفرازی کشید
جان معانی بکلامم دمید

دانش و فرمانش بشد رهبرم
زین دو فروزنده سخن گسترم

هرچه بمن داد ز معنی نشان
کلک خوش آن با نشتن ز اثر جان

معنی از و لفظ ز من بین نگر
نامه ازین سرو دو پیکر نگر

لفظ بود قالب و معنی ست جان
هست یکی ظاهر و دیگر نهان

لیک بدانند بود آشکار
معنی روشن بهمه روزگار

باد چنین نامه بفرخندگی
روشنی طبع بتابندگی

بار خدایا همه ناکاره ام
عاجز و درمانده و بیچاره ام

کار بتو ده‌ست مرا جز گناه
نامه اعمال من آمد سیاه

زشتی کردار من از حد برون
موی سپیدی و سیاهم درون

حسن عمل مانده ز من دور تر
گاه بسویش نگشادم نظر

اهرمن زشت مرا راه زد
سرکشم آورد ز گفت خرد

نفس من این سرکش خانه خراب
دور ترم برد ز راه صواب

روز و شبم راه بتیزندی گشاد
نیامدم از کیفر و کیفر به یاد

غرق خجالت همه از کار خویش
منفعل از فکرت و گفتار خویش

چشم بپا دوخته با اضطرار
تا چه به پیش آردم این روزگار

چون رهم از کیفر اعمال زشت
چون شوم نیک چنین حال زشت

داور داور چه پیش آردم
روز مکافات کجا دارم دم

ور چه گروهم بکشد کردگار
سوی چه بکشاده کند رهگذار

آه من و زشتی کردار من
بسته نه بینم آمده گفتار من

زهره ندارم که شوم عذر خواه
پیش خداوند ز کار تباه

زانکه گنه هست زاندازه بیش
جان من از شرم همه سینه ریش

لیک بغفاریت ای کردگار
پاک خداوند آمرزگار

هست امیدم که بطفیل رسول
در دو جهان نازش اهل قبول

سرور فرمان خدا گستران
فخر رسل خاتم پیغمبران

خواجه عالم سبب کائنات
پاک شیم پاک ترین اش صفات

سرور دین شافع روز جزا / پیش رو و رافع حمدی لوا
احمد مرسل بفلک مه شگاف / تا بکند منکر دین اعتراف
باز کش مهر فلک از غروب / بهر علی نازش کرد از خوب
تا شود وقت نمازش ز دست / خواست ز داننده افراز و بست
آمده مقبول چنین سیمراخ / دایره وقت بیآمد فراخ
تا بنماز بدی علی مرتضی / واه چه مقبول رسول خدا
روز قیامت که بود جان گزا / گفته و کردار بسنجد رسا
مرسل پاکیزه تر و راست کیش / سرور عالم بجز لی خویش
سجده کنان پیش خداوندگا / مغفرت امت خود خواستا
لب بکشاید که خدای جهان / رحم مبر بر امت من کن عیان
ز آتش دوزخ همه را دور دار / پاک خداوندی و آمرزگار
هر که بتوحید تو جانش کشاد / کلمه پاکیزه زبانش کشاد
نیز بتصدیق رسالت ز من / بود یقین بیر تو ه سر اب فگن
رسته بیارش ز عذاب الیم / رخت مسوز آتش نار جحیم
پاک درودش ز خدای جهان / باد پیاپی بسر وان جاودان
چون قدم کار جان بسپری / گاه گسستن ز تن بیکری
خاتمه بالخیر کنی کار من / نام تو باشد همه گفتار من
گاه فرود آمده رنج و تعب / جز بشهادت نه برآید ز لب

پاک شهادت بودم حرز جان | کلمهٔ توحید روان بر زبان

نام محمد بزبانم بود | صدق رسالت بروانم بود

باد برین سرور خیر الانام | از بر تو پاک درود و سلام

ذکر تو آید بزبان و لبم | دور کن ظلمت تیره شبم

فکر تو جانم بفروزش کشد | فکر دگر روح بسوزش کشد

لطف تو ماند سرهم رهنمون | کار من ابلیس نیارد زبون

نیک عقاید بدلم استوا | دار بتوفیق خودای کردگار

از همه زشتی بجز انم بکش | آز و هوا از دل وجانم بکش

دور بدارم زره راستی | پا نگذارم بره کاستی

هر چه زراه تو بدورم کشد | ظلمت آن دور ز نورم کشد

دور بدارش ز دل و جان من | پاک بکن ظاهر و پنهان من

مصحف پاکیزه کن ام دلنشین | پیشرو راست بدنیا و دین

امر خودت نقش روانم بکن | در دو جهان حافظ جانم بکن

تا همه ایمن شوم از هر زیان | رسته بمانم ز گزند جهان

نفس من از زشتی بپندار زشت | پاک نداو از همه کردار زشت

کان ز بدیها بکنارم کشد | رخت نکوی بکنارم کشد

نهی تو دانم بنشر ندی سپار | گر بخلافش بکنم کار و بار

سنت پیغمبر پاکیزه دین | سرور و سالار گروه یقین

پیشرو و هادی اهدی السبل — در شب معراج امام رسل

نور ره هدی ملت او جان فروز — گوهر پاکش همه گیهان فروز

باد درودش ز سر وشان پاک — نیز ز پاکیزه درونان خاک

رهبر من کن بهمه روزگار — تا بنشوم خاک نشیمن گزار

خاک درش بر سر جانم بکن — نور فروز دو جهانم بکن

بارخدایا تو گناهم ببخش — تار درون نامه سیاهم ببخش

بنده نوازا سوی بنده نگر — رحم کن و سوی فگنده نگر

عفو بکن رفته گناه مرا — پاک بشو نامه سیاه مرا

تا نکشد کار بد شوارییم — رنج نه بینم ز تب کارییم

ریش درون سر بکشید برون — دیده فشان است ز شرمم بخون

کار دل از وه شکست استخوان — کار بیفتاد و دلم را بجان

رحم کن ای پاک خداوندگار — بر من درمانده بجان نیز آی

بنده نوازی ست سزاوار تو — خاص به تو هست چنین کار تو

گر تو برانی ز در خود مرا — خود تو بفرما که بجویم کسی را

زانکه به پیش تو زبون هر کسی — نیست توانش بر تو در کسی

راز درون همه پیدا بتو — چاره هر کار هویدا بتو

جز تو که داند که چها می کشم — خود ز خودم بار جفا می کشم

رشته و ناپاک و زبون کار من — راست بهیچ آمده گفتار من

عفو کن و پوزش و توبه بپذیر — رفته ام از دست تو دستم بگیر

پیری ام آمد که رفتن رسید — جان من از زیست گشته ناامید

پیکر ناپاک گناه من ست — روز و شبم پیش نگاه من ست

دیدن آن جان به هراسم کشد — کار بحیرانی و یاسم کشد

محو بفرما و کن اش بی نشان — تا شود از پیش نگاهم نهان

از تو چنین کار بدشوار نیست — پیش تو کاری بجهان کار نیست

قدرت تو بر همه آمد رسا — حکمت تو آمده هستی کشا

رحمت تو گشت همه را محیط — هر چه بترکیب بود یا بسیط

هست امیدم که رسول کریم — آنکه ستوده است بخلق عظیم

بهر من خسته دل و ناتوان — چون بشفاعت بگشاید زبان

عفو کنی هر چه گنه کرده ام — گرچه همه نامه سیه کرده ام

با چنین هست امیدم یقین — از کرم سرور دنیا و دین

زان که تو خود اندیش رحیم و کریم — باز کشاده بکلام قدیم

در حق این سرور پاکیزه خو — صاف بگفتی که رؤف ست او

رنج شما رنجه درونش کند — درد شما درد و ملولش کند

خلق عظیم ست ورا گوهری — رحمت مخلوق به پیغمبری

بر تو شهادت بودم خاتمه — زان بسعادت کشدم خاتمه

خود بکند رحم بمن آن رحیم — چون نکند کار بخلق عظیم

تافت آن سرور پاکیزه کار — آیه رحمت ز تو ای کردگار
نگذرد نپسندد که بمانم نژند — محبس دوزخ کنندم پابند
چون بدر دوستش بگشایم زبان — چیست گناهم که بیارد زیان
پاک بسوزدی همه رخت گناه — نیست کزی آن همه کار تباه
کیست همی که بسوزد تنم — آتش سوزنده بجانش زنم
سر کشم ان همه سوزش که هست — چیره توانی اش بیارم به پست
زان که ثنا خوان محمد شدم — بهره ور از فیض مخلد شدم
پاک درودین که سزاوار اوست — از دو جهان درخور کردار اوست
باد برین سرور پاکیزه کار — از همه و از پاک خداوندگار
فیض همه دوش سفر ازم کشید — کار من خسته بجایی رسید
گوش شنوا ازیم نکیمی گشاد — راز نهفته بار دوانم نهاد
جان من آمد چو از آن تاب ار — تا بشی آمد بزبان آشکار
تنگی دل داد برون رازها — لب بگشاده ست بس آوازها
گرچه به پیکر بزبان بستگی — باز نمودم همه وارستگی
لیک درا هیچ چنین هوش من — باز گشاده ست دل و گوش من
هوش بگوید که نهانش بدار — راست بگفتم بزبانش مبار
چونکه ترا حوصله بوده ست تنگ — هست چنین کار براه تو سنگ
راز درون هست فراموش کن — گو بیت اندرز بهین گوش کن

کار من خسته ز چاره گذشت
نوک سنان آن سوی خاره گذشت

عشق محمد به روانم رسید
از خودیم پاک برونم کشید

باد برین رحمت کیهانیان
رحمت بیحد ز خدای جهان

جان مرا بیخود و بیهوش کرد
نیست سخن هست نوای ز درد

جان و دلم خاک ره عشق اوست
خاک درش مایه صد آبروست

شیفته کردست مرا عشق او
نیست ز من هست از و گفتگو

هست خوشم کار به دیوانگی
مایه وریالیش و فرزانگی

هست امیدم ز رسول خدا
ختم رسل خواجه هر دو سرا

گو به ترحم بگشاید زبان
خواهدم از داور کون و مکان

رحمت ذاتی اش بیار دو کار
ز آتش دوزخ کندم رستگار

مینوی پاکیزه شود جای من
قدس کند مسکن و ماوای من

شاد ز بیم مرگ بمیرد ز من
بار دگر زیست نگیرد ز من

بهره شود زندگی جاودان
زنده بمانم بدل شادمان

ظل عنایات رسول کریم
مهبط جبریل و کلام قدیم

علت هستی نشیب و فراز
کرده اول ز جهان کارساز

تا ابد بر سر ایمانیان
باد گسترده فرازی نشان

باد برین سرور قدسی نهاد
رحمت پاکیزه ز رب العباد

ای ز فروغ تو جهان تابناک
مشرق انوار خداوند پاک

ظل تو خورشید بدیده کشید
نیز ز تو دید که ماه منیر
سایه تو نور فروز آمدش
نام تو آمد بخدا رهنما
میم ز مجاست نشانی پدید
حا بود از حمد کشاده نشان
تا همه گیریم بجان کار حمد
میم دگر گفت که هستی خدا
هر که جز او هست همه ملک اوست
دال بود دال بسوی دوام
هستی معبود او گوهری است
هست قدم نیز بذات خدا
نیز دلیل ست که این دین ما
تا بقیامت کشدش این دوام
نسخ نیایدش ز دین دگر
راه کشایند بران بخردان
رهبر و فخر تو چنین دین پاک
دایم و جاوید بود چهره روز

زان که ترا نور خداوند دید
هست شگافنده شدت سایه
مایه تابیدن روز آمدش
حرف بحرفست هدایت کشا
مظهر تمجید خدای مجید
حمد خداوند خدای جهان
زانکه خدا هست سزاوار حمد
مالک ما مالک یوم الجزا
هرچه بملکش بکند خوب و نکوست
کاین صفتی هست ز رب الانام
از عدم و کهنه شدن خوبری است
حادث و فانی ست همه ماسوا
راه خدا یابی و آئین پاک
یاور دین ست خدای انام
تا بشود روز جزا جلوه گر
ایمن و یک سو ز گزند بدان
نیز جهادش بگروه هلاک
نور فروزنده تر از نور هور

کس نتواند که بیاندازدش / خود نبود کس که تبه سازدش

لیک قیامت چه بیاید قریب / بی شک و لا ریب یعود الغریب

صلّ علی نام حسین نامور / راز گشا هست چه بگشاده تر

رحمت یزدان بودش بر روان / تا بفرازی ست سپهر روان

باد برین سرور خیر الانام / از بر دادار صلوٰة و سلام

تقریظ بنظم عربی

چکیدۂ خامۂ بلاغت باشامۂ فاضل لوذعی کامل المعی مستجمع الفضائل مستحسن الشمائل ناظم بی ہمتا ناثر بلاغت آرا فخر لسانیین سحر بیان وقاد الفکر جادو زبان حاوی علوم دینیہ ماہر فنون یقینیہ صاحب اخلاق سنیہ ذو المکارم البہیہ المتحلی بالفضیلت و فن مولوی محمد حسن سلمہ اللہ و لعطیہ ما یتمنا خلف مرحومی مولوی محمد علی صاحب ملیح آبادی متعلقہ اوده که باقتضای قدردانی و گوہر شناسی حضور اقبال ظہور عالیجناب معلی القاب نواب صاحب بہادر دام اقبالہم و اجلالہم سرور آرامی دار الاسلام محمد ابراہیم ٹونک الحال شرف افزای بنارس در سلک مختصان بارگاه فیض پناه منسلک بعہدۂ ترجمانی والا ترجمان حضور محتشم الیہ تاریخ واقدی از فتوحات ملک مصر بنظم دری آمیز فارسی زبان شستہ بنظم کشیده داد سخنوری داده و معہذا بنظم عربی قصاید در حلیہ شریف حضرت عرش منزلت سید المرسلین خلاصہ کائنات خاتم النبیین علت پیدایش موجودات علیہ و آلہ التحیات و التسلیمات از زبان بلاغت ترجمانش چکیده سخنوران ہر دو زبانش پسندیده و مدح طرازش گردیده

اکنون باحراز ثواب یوم الحساب باقتضای مکارم اخلاق ابیات چند تقریظاً برین مختصر رساله برنگاشت اللّهم تقبل وانت ارحم الراحمین بفضلک یا رب

اهذا کتاب کسمط الدرر | ام البرج فیه الدراری الغرر
آیا این کتاب همچو رشته مروارید است | یا برجی که در آن ستارگان روشن اند

امضمونه ام شروق الضحیٰ | االفاظه ام فلاق القمر
آیا مضمون آن است باروشنی آغاز روز | آیا الفاظ آن اند با پاره های ماه

لما شقه سیّد المرسلین | نبیّ کریم رفیع الخطر
از بهر آنکه بشکست آن را سید پیغمبران | فرازین شرف و قدر

نزول الصّلوة علی روحه | من الله رب القوی والقدر
فرود آید درود بر روح آنحضرت | از ایزد تعالی خداوند قوتها و قدرتها

کتاب الی الرشد یهدی به | تلقاه بالفخر اهل الحجر
نامیست که بسوی رشد رهنموده میشود بآن | بگرفتند آن را بفخر ارباب علوم

یلوح بکف الامیر الذی | اطاع له الدهر فیما امر
می تابد در دست امیری که | مطیع او شد روزگار در هرچه که فرمان داد

جلیل المناقب ظل الاله | بحضرته المجد ممن جهر
برین مناقب سایه خدا | در بارگاه او عظمت از جمله جا فرا نشست

سنی المکارم عالی الهمم | سخاه کبحر اذا ما زخر
روشن با بلند مکارم و الا همت | سخاوت او همچو دریاست هنگامی که جوش زند

كريم الخصال صبيح الجمال | باقباله في الورى اشتهر

بزرگ خصایل روشن جمال | باقبال خود درجهان مشهور شد

رئيس الافاضل في علمه | دليل العلوم عليم السير

امیر افاضل در علم خود | راهبر علوم بسیار داننده علم سیر

مويد احكام رب الورى | امام مطاع لاهل الخبر

تائید کننده حکمهای خداوند جهان | پیشوای مطاع مر ارباب خبرت ودانش

محمد علي خان نواب ٹونک | مضئ البلاد كنور السحر

روشن کننده شهرها مانند نور سحر

اله الورى اسعد جده | لبز الدهور علاه استمر

خدای جهانیان نیک کرد بخت او را | بگذشتن روزگاران بلندی او جاوید شد

فلا زال يارب اقباله | الى ما النهار تلاه السمر

پس دایما باد ای پروردگار اقبال او | تا زمانیکه روز را پیرو بود شب

فلما اشار الامير لهم | بنظم المعاني كسلك الدرر

پس هرگاه اشاره فرمود امیر بایشان | بنظم کردن معانی همچو رشته مروارید

لمن فاق في الفضل اهل الزمان | واهل الكمال به افتخر

بکسی که فایق شد در فضل بر اهل زمان | وارباب کمال باو فخر کردند

هو الالمعي الذي صيته | احاط البلاد اذا ما انتشر

او زیرک زودیابی ست که آوازه او | احاطه کرد شهرها را هرگاه پراگنده شد آن

هو الافصح اللوذعی الذی
او فصیح‌ترین زودیابی ست که
هو الابلغ الکامل الفاضل
او بلیغ‌ترین کامل فاضل ست
شهیر الوری منتقی الفاضلین
مشهور خلایق خلاصه فاضلان
هو ابن عظیم علا جده
او پسر کلان پایه ست که بلند شد بخت او
محیط العلوم بلا ساحل
دریای علوم ست بی کنار
هو المجتبی المولوی نجف
او گرامی پایه ست
ادام الله الوری ظله
جاوید دارد خدای جهان سایه او را
فصنفه فی زمان یسیر
پس تصنیف کرد او در زمانه اندک
لقد جاء بالحق مرسامه
هر آئینه آورد راستی قلم او

بتبیانه کشف ما استتر
به نیکو بیان سخن خود بگشاد هر چه پنهان بود
مناظره بالتحدی حصر
مناظره کننده در معارضه بسته زبان شد
محیط النهی فیضه مستمر
احاطه کننده خرد ها فیض او دائمی ست
واباءه من کرام البشر
و پدرانش از بزرگان جهان اند
اراناه من فی یدیه القلم
ویدانید با او را آنکس که در دست او قلم ست
علیها مجامدة ما انحصر
که محامد آن منحصر نشد
حلی العالمین بلطف ابر
پیرایه جهانیان بلطف پاک تر
رشیق المعانی بلیغ الکلم
شگفته معانی و شگفته نشان
بذلک العجالة فیها سطر
در این زود نوشته هر چه نوشته شد

٥٨
قوله هو ابن عظیم
درین شعر ناظم تلمیح
بدیع را مراعات
بکلمه عظیم زیرا که نام
والد ماجد مصنف
رساله محمد عظیم الدین
قاضی قصبه جهجر و در
کلمه جده رعایت
ایهام و مراعات
التزام ۱۲

فیا حبذا صدره کالسماء — ولنعم الفؤاد له کالقمر

پس چه نیکوست سینه او همچو آسمان — و نیکوست دل او همچو ماه

ابحر تلاطم ام فکره — افیضانه ام سحاب المطر

آیا دریای ست که موج زن شد یا فکر اوست — ایا فیضان اوست یا ابر باران

اماط الشکوک ازال العمی — فصار لمن انکر مزدجر

دور کرد شکوک را و دور کرد کوری را — پس شد برای منکر زجر کننده

جلا کل شک ولا شک فیه — اذا الارتیاب بقلب خطر

دور کرد هر شک را و نیست شک در آن — هرگاه ریبی و شکی در دلی در آید

کتاب هدی کله للوری — بیاض سواد لعین البصر

کتابی ست که هدایت ست همه آن برای خلق — سفیدی ست سیاهیست برای دیده بینش

روایاته شافیات الصدور — درایاته مذهبات الکدر

روایات آن شفا دهندگان سینه‌ها — و دلائل خردی آن دور برندگان کدورت

فمن لی بمدح یلیق به — لان لسانی عراه الحصر

پس کیست مرا یعنی معین بمدحی که شایسته بود او را — زیرا که زبان مرا عارض شد بستگی

فاهل النهی قبلوا رسمه — وقالوا له حبذا المستطر

پس ارباب خرد بوسیدند نوشته او را — و گفتند چه نیکوست این نوشته شده

تقبله یا رب انت الولی — وصل علی روح خیر البشر

بپذیر فته بفرما ای خداوند تو مالک — و رحمت بفرست بر جان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

تمت

تقریظی

که جامع المکارم والفضائل حاوی الکمالات محمود الشمائل فاضل بی بدل و سخنور
شیرین زبان المعی دقایق دریا مرموزات فهوم لوذعی بلاغت مآب کشاف غوامض علوم
در فنون شعریه عربی و فارسی سر آمد شعرای روزگار در حذاقت و حکمت افتخار اطبای
بل حکمای اعصار حکیم مولوی محمد سلطان محمود خان صاحب از مجد بهم قدیم باشر
گنزین دهلی الحال مقیم ٹونک که در سلک ملتزمان بارگاه اقبال پناه بندگان عالی حضور
والا ظهور عالی جناب معلی القاب نواب صاحب بهادر دام اقبالهم و اجلالهم والی ریاست دار الاسلام
محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای بنارس منسلک و بنظم فتوحات مصر که زمان خلافت حضرت
امیر المومنین الناطق بالصدق والصواب عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه ایمانیان را
بهره شد و اعلام اسلام را سر به بلندی کشید مامور اند و لالی آبدار و درر شاهوار سخن
در رشته نظم فارسی می کشند الله تعالی بفضله این پاکیزه نظم را بخیر و خوبی باختتام
سرمایهٔ بهبود و بهره ور سازد و درهای میمنت باز کند و این والا سخنور را
بمصاعدت شایقین محتظی و بهره ور دارد اللهم آمین بحرمة
سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه
اجمعین برین مختصر رساله نامیده شد کنز شق القمر معجزه حضرت خیر البشر نگاشته شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ثمرهٔ شجرهٔ سخن حمد بیهاپیرایی است که نخل وجود ذات محمدیه را اثمار صفات قدسیه خویش ساخته و شمیم طرب خیز گلهای شمایلش عالم ملکوت را از عطسهٔ آدم در ورطهٔ تحیر انداخته

محمد عربی آنکه ذات او ازلی است | فروغ ناصیهٔ آفتاب عالم نور

وجود قدسی او جوهر است و جمله عرض | که ذات او ز صفات خدا گرفته ظهور

سجود عتبهٔ او افتخار جن و ملک | غبار کوچهٔ او توتیای دیدهٔ حور

تبارک الله زهی رفعت و بلندی قدر | که هست از شرف نسبتش بد و ظهور

فلک ز طالع ناسازگار سرگردان | زمین ز بخت همایون خویش مسرور

ز نسبت قدم او که یافت از معراج | بود ز نسبت ذاتی خویش عرش غیور

ز فیض نسبت فتراکش زمین بنازش و فخر | ربوده از سر گردون کلاه کبر و غرور

ز حسن صورت و معنی او ملک حیران | ز جاه و منزلتش آسمان خجل از دور

گر از جمال که هردی کند نظر که بود | خیال طلعت او آفتاب وز نشور

لطالبان وصالش ببین که چو از شوق | گرفته اند کم خویش و خلد و حور و قصور

نظر ز شمع رخش اشک چشم مهتابی | خیال سایهٔ او آفتاب عالم نور

ز فیض خاک بود درش سبز و خضرا | دهد تجلی طور از نواحی جمهور

اگر نه شوق طوافش بدار کار بود | فتد بگردش گردون هزار گونه فتور

بر آنک نور کواکب شود ز پرتو روز | ز شمع عارض او نور مهر و مه مستور

ز والشمس شمع جمال او چه عجب | گر آفتاب به پروانگی شود مشهور

بوصف شمع جمالش برنگ صحن چمن ... دهد ز صفحهٔ کاغذ بهار جلوهٔ طور

حضیض عتبهٔ او اوج کاخ عرش برین ... سجود درگه او فخر قیصر و فغفور

بپای قدر بلندش فلک خجل از خویش ... قضا ز عظمت شانش بکار خود مغرور

ز خاک درگه او دیدهٔ جهان روشن ... ز سجده در او جبهٔ فلک مجبور

تعلق جهت از یکدگر شدی معدوم ... اگر تجمل شانش گرفتی اوج ظهور

غلام درگه او خواجهٔ زمان و زمین ... ضمایش عتبهٔ او نوبهار نخلهٔ طور

کنند اگر بریاض جلالتش پرواز ... فتد تبارک عرش عظیم ظل طیور

ز ذره ذرهٔ خاکش صد آفتاب دمد ... ز هر رهی که بسوی تش نموده فلک عبور

اگر تجلی حسنش فتد بچون و مکان ... برنگ سایه شود آفتاب طعمهٔ نور

خیال حاسدش ار در دل فلک گذرد ... ز روی وزد مد ظلمت شب دیجور

عدیل او بجهان ممکن است اگر گویند ... که ممکن است وجود عدیل رب غفور

بجاروی او امین دهر بپای نظر ... کند گذرش بدل اندیشهٔ هزار خطور

ز بی صفای در و بام مرقدش که بود ... نگه ز سایهٔ دیوار موج لجهٔ نور

سبحان الله این حیز مکانی ست جلیل القدر عظیم الشان که اوج عرش را از حضیض آستانش نقش مراد گبری نشسته و شش جهت را از عرض شوکتش رابطهٔ علاقهٔ از هم گسسته کنبد زرنگارش را از تنگی محل فراخی دایرهٔ معدل النهار درکار و گلکاری و دیوارش را نسخهٔ مکان موج خیز گلهای ثوابت و سیار از تجلی انوار در و دیوارش ظل زمین مهتاب بام نظر فرشادی گلهای نقش و نگارش غبار دامن شام گلگونه چهرهٔ سحر چشم خورشید که نعل

بانگونه زده طریق طلوع و غروبست از روشنی سوادش خیره‌تر از دیدهٔ قطب شمال و جنوب خضر خجسته اثر بهار اشیره سبزبختی جاوید گر نه از فیض شگفتگی فضای دلکشای اوست تشنه‌لبان وادی ویرا سیراب چشمهٔ ظلمات اردی‌بهشت چرا بالغز تماشا و نوآب ربیع آیینه شاخ و گبر کرامت اگر نه از زمین هوا روح‌افزای اوست صبا و شمال حدیقهٔ فردوس را شنگا گیری اعجاز مسیحا آنجاست صحن طرب‌خیزش را رشتهٔ بساط تار و پود نسیج رنگ گاه نقش و نگار سقف و جدارش را نقطهٔ نوک تیر خامهٔ نقاش سرمایهٔ آب و رنگ فصل بهار

تعالی الله چه فرخ بارگاهی است — که بر تعظیم او گردون گواه است

فلک گرم طواف آستانش — ملک محو سپاس پاسبانش

نگاه مهر و ماه از سقف و دیوار — برنگ چشم مهتابی شرربار

شود هر دم ز گرد راه زوار — زمین زیر فلک دیگر پدیدار

خفیض آستانش اوج افلاک — حریمش منتهای سیر ادراک

رخ زوار او از جلوهٔ نور — بهارانگیز شاخ نخلهٔ طور

چه ز شوق آتش اندر سینهٔ شمع — که شد تار نفسها رشتهٔ شمع

ز نورافشانی بام و در او — شعاع مهر و مه خار و خس کو

ارم خار و خس صحن سرایش — نسیم روضهٔ رضوان هوایش

ز قندیلش سواد صبح روشن — فروغ مه غبار کوی و برزن

بهار افسانهٔ صحن حریمش — دم عیسی حکایات نسیمش

بهار از هر در و دیوار در جوش — بیادش جنت از دلها فراموش

بیاض صبح روشن از سوادش / نظر گلریز مهتابی بیادش
طراز عرش ظل کرسی از وی / شده بازیچه شکل تری از وی
فلک قندیلی از سقف حصارش / گلستان حرفی از نقش و نگارش
بساط از بس طرح جوش بهار است / نظر تا موج خیز لاله زار است
زدربین پرده های هر در و بام / سحر آئینه وار چهرهٔ شام
تعالی الله زهی قدر مکینش / که شد عرش برین فرش زمینش
نفس عیسی دم از تقریر وصفش / ید بیضا کف از تحریر وصفش
قضا حلقه در گوش رضائش / جبین خسرو محراب دعائش
سیاه عارضش اندر شب تار / زده خورشید سر از پشت دیوار
ز توصیفش زبانها شعله طور / بیادش سینه تا سر چشمهٔ نور
ز خاک آستانش چشم آگهی / سواد افروز نقش لوح سیما
ابد حرفی ز طومار ستائیش / ازل سرمشق گوی عطائیش
حدوث از بحر علمش ساحل خشک / سخن از عطر [illegible] حاصل مشک
ابد از خیمهٔ جاهش طنابی / سپهر از لجهٔ جودش حبابی
شود صبح رخش گر شانه افروز / شود خورشید داغ سینهٔ روز
خیال از ظلمت او مطلع فجر / شب هجران بیادش لیلة القدر
فتد گر سایه اش بر تیره غبرا / بباطن باز گردد ظل اشیا
ز شوقش روی عیسی شاد آباد / ز فهرستش باغ رضوان آذر آباد

فلک سرمایه دار از مایهٔ او　　کواکب نوربار از سایهٔ او

جهان از سایهٔ او در وجود است　　فلک بر آستانش در سجود است

زمین و هرچه در وی خاک پایش　　سپهر و هرچه بر وی در هوایش

جهان را آستانش قبلهٔ جان　　طوافش آسمان را شرط ایمان

خدا از هر دو عالم برگزیدش　　سراپا رحمت خویش آفریدش

طلسم از سایهٔ او ساز دادند　　پس آنگه عالمی نامش نهادند

اگر بودی تنش اندر آب و گل　　بهر شخصی مشخص میشد و ظل

نه پیدا از هم که او از آب و خاک است　　که جسم او چو روح از سایه پاک است

چهار ارکان آن شاه مظفر　　ابوبکر و عمر عثمان و حیدر

بلفظ اندر محمد پنج حرف است　　نهفته اندرش راز شگرف است

یکی ذاتش عناصر چارگانه　　درین پنج آمده روشن نشانه

یکی اگر دهی زین چار آواز　　جواب از دیگری زان آید باز

ندیدم هم بهم شان نسبتی چیست　　درین محفل گرامی منزلت کیست

مگر خود این قدر دانش بسند است　　که ترتیب لباسها ز مسند است

بسی دانش اگر ترکیب می توان گفت　　بترکیب مرتب می توان گفت

بر او هم بر همه اصحاب پاکش　　که بودند از پی ملت هلاکش

درود و تحیت حق جاودان باد　　سلام از ما همیشه ارمغان باد

اما بعد سپهر و انشا [illegible] را افزوده با که درین زمان و ستا افزا

کیمیا بین توجهات او گیتی پناه سپهر بار فلک بارگاه سکندر شوکت دارا حشم جمشید کلاه فریدون
علم با همه نظر آفتاب عطارد تدبیر فلک بارگاه ثریا سریر مسند طراز ایوان جاه و جلال صدر نشین چار بالش
دولت و اقبال جامعی شرع شریف مصباح دین حنیف مروج احکام شریعت غرا مؤسس اساس ملت بیضا
پیشتر سنت سنیه متبع ملت حنیفیه قبله ارباب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق واقف حقایق علوم عقلیه
کاشف دقایق فنون نقلیه ملک العلما رئیس الفضلا مستظهر احکام دین متین امیر المومنین رکن السلطنت
یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ لا زال علی السنة الخاص و العام اسمه الشریف
محمدا و کلمته العلیا مؤیدا که آوازه مهمانی اهل فضل و کمال بمنبر بالنجوم و احسان نشان و تیره گوش
چرخ مینا رسیده و صدای کوس بام بلند نوالش از جابلقا تا جابلسا جوهرشناسی تابش هر ذره زمین هنر را
دعوی خورشیدی کرسی نشین است او هر خس و خاشاک کوی دانش را آنها کساد جبر آخلد برین الصدا
نغمه جان نواز ابلیت هنر از قبولش شهره یکی ده شد وه صد و صد هزار آری که از هر در ره نوا
روزگار پدید آرا بلندی یافته قدرشناسیش آشکار نسیم عاطفتش جا که وزید گل را هوای
غنچگی در سر است و غنچه را شگفتگی گل در بر طوطیش را السلاطین و الامقام شر طلوع سهیل یمن بوده اثم
سلسله اتباعش را با ملت حضرت خیر الانام استحکام رزم مبالعت لیا با ایام از قدر دانی
هنر فی بر اوخشانی آفتاب جانه کساد بازار را از آفتهای جوهرشناسیش قطره را در جوهر
بحر محیط بوجب و عا معمور قضا از مبادی فطرت تا غایت جنبد مشقت مشق و زبیده ما بدین خوبی
مسطور و لکس بر صفحه روزگار گشیده آئینه از پیرو خسارش هم آغوش تجلی طور و نظر را از رو
سیمائیش عالم غیب در حضور از شهرت قدر و آتش خاتم لفضول خسروی معروف و از آواز
جوهرشناسیش جهانی بکسب کمال مشغوف کاخ قدرش را اوج ثریا حضیض ثری صفحه تیسیر را

روشنی صبح تیرگی مسا ذره را درخشانی آفتاب اگرنه از جوهرشناسی عطای اوست
اهل هنر را در سخاوت حاتم چه اجل گفتگوست دست همتش را فراخی دامن دریا اگرنه
موهبت بی‌تنکی حال ابر نیسان از کف جودش چرا عرق ریز خجالت انفعال است عرض شوکتش را
تجمل سلاطین مع الاتباع اثر طلوع آفتاب به نوبت بوسیدن و دست نوازش را با اهل هنر کار ابر بهار
با ساحت گلشن روزگار ریاض دولتش را سدره و طوبی گیاهی خود رو و سبزه ابر مکرمتش مزرعه
سبز سپهر خوشه گلوبند همتش را پیرایگی کان اگرنه خلاف استیجابست آفتاب زربخشی دگر
چرا همیشه در معرض عتاب است گلشن خلقش را شگفتگی فصل بهار تیره هر دم موسم خزان او
روز بازار همتش را سود عالمی سرمایه نقص و زیان با عیاره مکرمتش تمنای عالمی همه
پیش خرید حصول و یمن و عاش انفاس جان‌بخش نسیم گلزار طرب خیز قبول تصور برق
قهرش کوره در اشتعال جبل النار و تخجیل نسیم لطفش خزان را آب و رنگ فصل بهار بهمن
طراوت نسیم توصیفش گلبن سخن را نشو و نمای شاخ و برگ نستعین و شهود
و بتاثیر هوای تعریفش گلشن بیان را آب و رنگ بهار شجره طور

فلک را فخر از خاک ره اوست — جهان را قبله جان درگه اوست
بهار از بزم او رنگین شمائل — خزان از رزم او زرین حمائل
حدوث از ساحل علمش خس و خار — کفی از بحر جودش ابر در بار
سحاب از بحر جودش آب در جو — بهار از باغ خلقش رنگ بر رو
فلک موجی ز دریای نوالش — زمین خشتی ز مشکوی جلالش
ز قسطاس سخایش کوه پا سنگ — فضای شش جهت با همتش تنگ

حسامش چهره پرداز مکافات — چماقش حملهٔ مرگ مفاجات

اگر از خشم با خود بر نیاید — کمندش کوه را از جا رباید

اگر بر روی او بیهوده لافد — سنانش کوه را پهلو شکافد

جهان را گر زوالش دسترسهاست — دعای دولتش ورد نفسهاست

ز کُنه نامه جهان فرمان بر او — فلک با سربلندی چاکر او

بطلعت آفتاب عالم افروز — بدالش را ز دار چرخ فیروز

گلستان از رخ او داستانها — بهار از عارضش وقف بیانها

شود گر قصهٔ حسنش کند گوش — بهار از خاطر بلبل فراموش

محیط همت او عرش فرواط — ترازوی عطایش کوه قیراط

سزد چیز آنکه ساید سر در او — شود خورشید داغ از افسر او

سخایش تا نقاب از چهره بکشاد — جهان را مژدهٔ عیش و طرب داد

بعهد دولت او هیچ کس نیست — که بر کام دل او دسترس نیست

ز ابر جود او نیسان گهربار — ز صنعتگاه فیضش مهر زرکار

زند گر تکیه تمکینش بگردون — هوس در سینهٔ غبرا شود خون

زمین یک آجر از کاخ جلالش — کمینه چرخ از بحر کمالش

رخ او مطلع خورشید خاور — جبین آیینه دارش ماه انور

ز روی او نظر رشک گلستان — ز موی او تماشا سنبلستان

نثار او اند در قبله منیش — دو قوس اند و عدهٔ او صد قدم پیش

گر از خورشید و مه مهرش برد تاب ز چشم ابر ریزد اشک مهتاب
فتد گر بر فلک ظل وقارش بیک آئین دهد دایم قرارش
حسود او که ناپاک و پلید است نکوهیده تر از شمر و یزید است
ز فرط لطف و احسان عمیمش که آمد حجت خلق عظیمش
فدای او کند جان هر که دارد نثار او نشد آن سر که دارد
چگویم در دعای او که چون باد ز دور آسمان عمرش فزون باد
بود تا بر فلک تابنده اختر جهانش سر بسر باد مسخر
بود ساز سخن تا نغمه انگیز حریم دولتش بادا طرب خیز
بود تا صبح را پیرایه نور غم و اندوه باد از خاطرش دور
خدا دارد مصون از هر گزندش بکام دل کند فیروزمندش
بفضل خاص و لطف بیکرانش کند از هر چه خواهد شادمانش
ز ملک و دولت و اقبال و اولاد همیشه داردش دل در جهان شاد
ز رنج دهر و آسیب زمانش بحفظ خویش دارد جاودانش
بحق سرور اولاد آدم مکرم داردش از هر مکرم
الهی هر چه گویم در دعایش پذیر از جمله حسب مدعایش
بحق آل و اصحاب پیمبر که هستند از همه ابرار برتر
دل از اولاد و دولت شاد دارش ز بند رنج و غم آزاد دارش
بنخل دولت آن نخل امید گرامی را گرامی دار جاوید

فرونگذارد و در استکشاف رموز و اشاراتش بذل جهد را سرمایه خوشنودی
و رضای اقدس شمارد و سیما در تنقیح روایات و تصحیح مبانی آن و تحقیق متون و تطبیق معانی
آن تا دفع توهمات واهیه کافه خلایق عموماً و طایفه اسلام خصوصاً که بسیاری
ازینان از اکثر احکام و امور دین خویش بی خبرند باو تأملی که بکار برند
بآسانی توانند شد بامور سترند عالم بی مثل فاضل بی بدل علامه عصر وحید زمان
جامع قوانین معقول و منقول حاوی مسایل فروع و اصول متحیر اسرار کتب و
الهی مظهر معارف غیر متناهی عارج معارج علوم عقلیه صاعد معاصد فنون نقلیه قدوه
علمای نامدار زبده فضلای روزگار فخر العلماء اسوة الفضلاء علامه
زمان فهامه دوران مولانا مولوی محمد نجف علیخان صاحب که صیت فضل و
کمالش از مشرق تا مغرب رسیده و شهرت علم و هنرش از خاور تا باختر سر برکشیده
اکابر علمای زمان را با صاغر تلامذه اش نسبت متقاربه ماه با آفتاب عالم افروز
و اعاظم فضلای جهان را با ادانی محفل افاده اش مناسبت کرم شب تاب
با رشعی رد نسبت تلمذش سر ایه فضل را سرمایه عزت و افتخار و
استفاده تلمذش اکابر علما را دلیل ترفع و اعتبار تخیلش بهر گوشه شهر بواسطه
و نظم و نثرش همه جو ابر آبدار است و سر بلندی فکرش حضیض سماک اوج سما
موجب خجالت و انفعال و تخیل غور نظرش بلندی ثریا را پستی ثری سرما
اوج کمال فلک گهر بارش را از نسبت ابر نیسان اعتمال تهمت تنکمایگی معانی و مضامین
نظم و نثرش را از بلندی تنزه و شعری علم شهرت همسایگی گلشن طبیعتش را از آذر و شادی

اردی‌بهشت و خورداد و جوش نهال قلمش را از مهر و آبان طرز و ایام فیضان
هم‌آغوش باستعارهٔ امنایش قطره را مد و جزر بحر محیط و کار و تشبیه بجانش خورشید را
تابش سها آمد اضطراب بحر علمش را ساحل ازل و ابد از جا آمدهٔ مد و جزر تلاطم امواج طوفانی
و عالم جود لیس را سلسله بهجت از هم گسیخته تراکم افواج معانی بتوضیحش ذره را در جستان آفتاب
مانند سنگ و بتفیحش شام را بهنگام افروزی سحر کاناسزا و از حسن خلقش را با افرادی نوع
خودش اثری که فصل بهار را با جنس نباتات و تواضع را با طینتش امتزاجی که طبائع
متضاده را بذوات کائنات خامهٔ گوهر افشانش را النقطه تو کرده گیر گرد
محیط دایرهٔ کمال و طبیعت وقادش را سواد سایه مطلع آفتاب عالم خیال

بحر علمش گر بقدر وسعت گردد موجزن — چون خس و خاشاک ناید سر و عالم برکنار
گر کشد رویهٔ خود بر اثر خاک درش — کور بر خواند سواد صفحهٔ لیل و نهار
از صفای طینتش حرفی رود گر بر زبان — از سواد سایه گردد سر پنهان آشکار
گلبن گلگشت بهار افروز شاخ نخل طور — گلشن طبعش نشاط انگیز ایام بهار
ابر نیسان را گهربار از فیض کلک او — باغ جنت را ز خلقش آب و رنگ اشتهار
سایهٔ کوه وقارش گر فتد بر آسمان — منقطع گردد حساب سال و ماه از روزگار
حاسد جاهش اگر تیره گردد با سپهر — تا ابد از دیدهٔ خورشید و مه بارد غبار
از نسیم باغ خلق او شود گر بهره‌ور — از گریبان خزان سر بر کشد فصل بهار
تا بود علم و هنر برهان قدر و منزلت — اهل دولت را بود خدمت او افتخار

الکتاب بحمد الله المسمی به تذکرهٔ شوق الفصد ربیع بحمد حضرت خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام

از چهرهٔ صبح صادق پدیدار سبحان الله این چه روضه ایست طرب پیرا و
حدیقهٔ نشاط افزا که شمیم ریاحین مضامینش لطیفهٔ اعتراف دماغ منکران را
از مادهٔ فاسده انکار پاک ساخته و تماشای آب و رنگ گلهای و آیاتش اهل شکوک را
از خود در ورطهٔ تحیر انداخته شگفتگی ریاحین مضامینش اهل بینش را سرمایهٔ نشاط
و سرور است و کوسواد ان را ارائه طرب خیزش پیرایهٔ کشایش امور

سوادش توتیای دیدهٔ حور
بیاضش نو بهار نخلهٔ طور
عبارائش ز مضمون دل آویز
برنگ ساخت گلشن طرب خیز
ز فقراتش که سرجوش بهار است
فروغ جلوهٔ طور آشکار است
ز خطش سرمه پرور چشم بینش
بیاض صفحه صبح آفرینش
سوادش نور چشم لیلة القدر
بیاضش آب و رنگ مطلع فجر
ز صفحاتش برنگ صحن گلزار
بهار جلوهٔ ایمن پدیدار
ز شعرش اوج شعری رنگ بسته
ز نثرش نثره را گوهر شکسته
ز صفحاتش نظر محو گلستان
تماشا از سطورش سنبلستان
حروفش نونهال گلشن ناز
نقاطش خال روی شاهد راز
خطش سرخط حسن مه جبینان
بشوخی دام زلف نازنینان
ز گلشن کاری انداز تحریر
بهار باغ رضوان خط تشویر
ز تحریرش عیان حسن مضامین
چو در تاریکی شب ماه و پروین
بسطح صفحه عکس روی اسرار
چو مرآت از نقوش خط پدیدار

فروغ مهر و ماه گیتی افروز | کشد تا غازه بر روی شب و روز
سوادش سرمهٔ چشم جهان باد | مضامینش طرب خیز جهان باد

بارک الله نقش خوبیش چنان بر کرسی نشسته که بطوفان حوادث روزگار تا انقراض سلسلهٔ لیل و نهار آب رنگش از هم تواند ریخت و دلائل و براهینش بدانگونه رنگ استحکام نه بسته که بصرصر طوارق آسمان تا انقطاع رابطهٔ زمین و زمان سلسلهٔ استقامتش از هم تواند گسیخت آری بنای این حدیقهٔ طرب خیز و اساس این گلشن نشاط انگیز که ریاحین مضامینش شگفتگی گلهای باغ فردوس در کار است و از هار روایاتش را تازگی شاخ و برگ سدرهٔ طوبی در کنار بسلسال نهل تحقیقش که مصفا تر از چشمهٔ کوثر و سلسبیل است شور زمین خاطر نمرود سرشتان طرب انگیز سبا گلزار خلیل بر پیام اعجاز صد قسم اطراز آن خواجهٔ کائنات مفخر موجودات احمد مصطفی محمد مجتبی سید المرسلین خاتم الانبیا علیه و علیهم التحیة و الثنا که انتظام کارگاه هستی منوط بوجود ذات تقدس صفات اوست و ظهور این همه مظاهر انفسی و آفاقی مربوط بفیض سطوع کواکب میامن و برکات او صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین آمین ثم آمین

تصنیف لطیف

که جامع المکارم و الفضائل حاوی الکمالات المحمود الشمائل فاضل اجل دانشمند شیرین زبان المعنی و فائق دریای مرموز افهوم لوذعی الالباب غث کشاف غوامض علوم و فنون شهر یزعرکی

و فارسی سرامد شعرای روزگار در حذاقت و حکمت افتخار اطبای اجل حکمای اعصار حکیم
مولوی محمد سلطان محمود خان صاحب زاد مجدہم قدیم باشندگان گزین دہلی الحال مقیم ٹونک در سلک
ملتزمان بارگاہ اقبال پناہ بندگان عالی حضور فیض گنجور عالیجناب معلی القاب نواب صاحب بہادر
دام اقبالہم و اجلالہم والی ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای انتظام اند سلک نظم
فتوحات مصر کہ زمان خلافت حضرت امیر المومنین الناطق بالصدق و الصواب عمر بن الخطاب
رضی اللہ تعالی عنہ ایمانیان را بہرہ مند شد و اعلام اسلام را سر بہ بلندی کشید مامور اند
و لآلی آبدار و درر شاہوار سخن در رشتہ نظم فارسی می کشند اللہ تعالی
بفضلہ این پاکیزہ نظم را بخیر و خوبی باختتام رساند مایہ بہبود و بہروزی ساز
و درہای میمنت باز کند و این والا سخنور را بمقاصد نشاتین
متمتع و بہرہ ور دارا اللہم آمین بحرمۃ سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ
و صحبہ اجمعین سر پنجہ تصرف رسانا مسیدہ تذکرہ شق القمر معجزہ حضرت خیر البشر سبز گشتہ اند

غلط نامه کتاب تذکرهٔ شق القمر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۳	نبواسپ	بنواسپ
۹	۷	عنیت	نیست
۱۰	۱۳	ذلک الاخری	ذلک منکم الاخری
۱۵	۱۵	عرلب	عرکب
۱۷	۴	ازلپس	ازلبس
۱۹	۲	نخنی رارا	نخنی را
//	۸	مستلزام	مستلزم
۲۳	۱۰	المفراد	المراد
//	۱۶	فاذا	فماذا
۲۹	۱۱	فاذا	فماذا
۳۱	۱۸	موسوع	موضوع
۳۵	۳	ازین این	ازین
//	۸	ناپدیدا	ناپدید
۳۸	۳	ماخود	ماخوذ
//	۱۵	ماتقتضا	بامقتضا
۳۹	۱۲	بلیشتر	بیشتر
۴۰	۱	زمانی	زمان
//	۴	سلاف	خلاف
۴۳	۷	فرفه	فرقه
//	۱۸	فی السوید	علی السویدا
۴۴	۱۳	لبنگافت	لبنگافت
۴۶	۸	اللهم اشهدوا لیس	اللهم اشهد لیس
۴۷	۲	بمریهم	بریهم
//	۱۰	تفصیل	بالتفصیل
۵۲	۱۸	لیلهٔ المعراج	لیلة المعراج
۵۳	۱۵	فهمادن	فیمانیدن
۵۶	۱۷	نعربی	عربی
۵۷	۹	شعر	مشعر
//	۱۵	اقد	فقد
۵۸	۱	رساله	رسالة
۵۹	۱۴	تحیط	محیطه
۶۰	۱۳	وهو الفاضل	هو الفاضل
۶۲	۱۳	انذقوم	از سوی قوم
۶۴	۱۵	تقدیر	بتقدیر
۶۵	۱۶	درنیمروز	درنیمروز
۶۶	۱۱	بارکشاد	بازکشاد
۶۷	۲	نجبر	نجبیر
//	۱۳	کسی دران بهیچ	دران بهیچ
۶۹	۴	جاوید مانده	جاوید ماننده
۷۰	//	ساسو رفتار	سیاه رفتار
۷۲	//	برگذشت	برنگذشت
//	۵	معرف	متعرف
//	۱۸	رنوا یای	وفرا یای
۷۳	۱۷	فرازه مرده	فرازتر آمده
۷۴	//	نیاروان	نیار وان
۷۶	۱۴	به بیدای	به پیدای
//	۱۶	اهل ایمان	اهل ایمان را
۷۷	۱	موجوات	موجودات